

حیدر مہرگان

اکتبر و ضد اکتبر

نقد و نظری بر دیدگاه‌های چپ‌گراها و چپ‌نماها
در بارهٔ „دوران تاریخی“ و „راه رشد غیر سرمایه‌داری“



اکتبر و ضد اکتبر

(نقد و نظری بر دیدگاه‌های چپ‌گراها و چپ‌نماها
در باره "دوران تاریخی" و "راه رشد غیر سرمایه‌داری")

حیدر مهرگان



انتشارات حزب توده ایران، ۱۶ آذر، شماره ۶۸

مهرگان، حیدر
اکتبر و ضد اکتبر
چاپ اول مرداد ۱۳۶۰
حق چاپ و نشر برای شرکت سهامی خاص انتشارات توده محفوظ است

بها ۴۰ ریال

فهرست

| | |
|----|--|
| ۴ | پیش‌گفتار |
| ۶ | طرح کلی مسئله |
| ۱۴ | "دوران" تاریخی، کلید درک "راه رشد غیر سرمایه‌داری" |
| ۱۹ | چپ‌گرایان و چپ‌نمایان و مسئله "دوران" |
| ۳۹ | درک "دوران" از دیدگاه لنینیسم و مائوئیسم |

پیش‌گفتار

"راه رشد غیر سرمایه‌داری" در رخسار تئوریک آن از دستاوردهای حاصلخیز مارکسیسم-لنینیسم و در جلوه عملی آن، از شاخه‌های پرتوان و بپر ظرفیت روند واحد انقلاب جهانی است. اهمیت نظری و عملی "رشد غیر سرمایه‌داری" بیش از همه در توفیق آن به خاطر تطبیق تئوری مارکسیستی-لنینیستی اتحاد پرولتاریا با توده‌های عظیم زحمتکشان غیر پرولتر و استثمارشوندگان و ستم‌دیدگان نظم سرمایه، در نبرد مشترک علیه امپریالیسم جهانی در مسیر نیل به سوسیالیسم، با شرایط عصر نوین تاریخ جهانی است.

مارکسیسم-لنینیسم ضرورت تعیین‌کننده و امکان واقعی این اتحاد را نخست در مقیاس یک کشور، به ثبوت رساند و در انقلاب اکتبر به نمایش گذاشت. و آنگاه با بهره‌گیری از ثمرات اکتبر که گشاینده دروازه‌های عصر جدید بود، این امکان را از مرزهای کشور واحد، به مقیاس جهانی تعمیم داد و راه "میان‌بر" تازه‌ای فرا روی خلق‌ها و ملل عقب‌مانده انقلابی که دره‌ای عمیق و پهناور بین آن‌ها و تمدن معاصر فاصله انداخته است، باز کرد. این "راه" هنوز تازه و به همین دلیل که برای اولین بار در عرصه تاریخ پیموده می‌شود، در انتظار کشف و شهود بیشتر و عمیق‌تر و در صحنه تئوری و آزمون زندگی، صیقل خوردن و تبلور همه‌جانبه‌تر است. اما توشه‌ها و گنجینه‌های "رشد غیر سرمایه‌داری" تا همین جا و تا همین حد، آن قدر

پربار، هدایت‌گر و آفریننده است که اهمال در بهره‌گیری از آن قصوری عقوبت‌زاست که نمی‌تواند گران تمام نشود. رشد غیر سرمایه‌داری به اشکال متنوع در میان مللی که در سودای فائق آمدن بر آثار و آفات عقب‌ماندگی قرون و اعصارند، به صورت گرایش مسلط، ضرورتی که از خلال انواع موانع و پیشداوری‌ها راه خود را می‌یابد، به ظهور می‌رسد. و این خود روایتی از حقانیت عینی این "راه" است که قلمرو جغرافیائی خود را در قاره‌های ستم‌دیده و امپریالیسم زده هرازچندی با فتحی نو، وسعت می‌بخشد. هدف این نوشتار مختصر، که نخست به صورت چند مقاله جداگانه برای "نامه مردم" تنظیم شده بود، بررسی و تحقیق در جوانب مختلف "راه رشد غیر سرمایه‌داری" نیست - که در این باره کتاب‌ها و تحقیقات جامع و ارزنده بسیار در دسترس است - این نوشتار مقوله "راه رشد غیر سرمایه‌داری" را به طور مشخص در ترکیب و ارتباط آن با "دوران تاریخی" نوین که خود اینجا و آنجا، و به ویژه در محافل چپ‌گرایان و چپ‌نمایان مساله بحث انگیزی است، مورد کاوش و بررسی قرار می‌دهد.

طرح کلی مسئله

عصر ما، عصرگذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم درمقیاس جهانی است. مبداء این عصر، انقلاب کبیر اکتبر است که به عصرجهانشمول سرمایه‌داری خاتمه داد و باتقسیم جهان به دو سیستم اقتصادی-اجتماعی آشتی‌ناپذیر، میدان عمل سیستم سرمایه‌داری را تنگ و استحکام آن را از بنیاد متزلزل کرد. با پیروزی اکتبر پرولتاریای جهانی درمرزهای تاریخی نوینی قرارگرفت و عامل و نیروی شگرف جدیدی وارد میدان شد که معیارها و ارزش‌ها را در آوردگاه انقلاب و ضدانقلاب درپهنهٔ دنیائی، از ریشه دگرگون کرد.

دوران ما، دوران اکتبرو تحقق آرمان‌رهای بخش آن است که به قول لنین "انهدام سرمایه‌داری و آثار آن و اجرای اساس نظم کمونیستی، محتوی بنیادین آن را تشکیل می‌دهد". هرگونه نفی واقعیت این دوران، هرگونه جهد عملی یا تئوریک برای تحریف و تکذیب مضمون و سمت‌گیری و خصلت اصلی دوران ما، هرگونه ترفند سیاسی و سفسطهٔ تئوریک و بندبازی با برخی از نقل‌قول‌های کلاسیک‌ها و شخصیت‌های بارز مارکسیستی به نیت اثبات امپریالیستی بودن عصر ما، یا مسخ محتوی و مسیر و ویژگی‌های عمدهٔ آن، چه آگاهانه و غرض‌آلود باشد، چه از سر غفلت و ناآگاهی، تنها یک ثمره و معنی دارد: نفی اکتبر، مغشوش جلوه‌دادن سیمای اکتبر، و کوشش درجهت بیرنگ کردن آثار و نتایج آن در تاریخ بشری. پذیرش اکتبر درحرف و به حساب نیاوردن آن درعمل و درمعادلات جهانی، القاء رسوب کرده‌ای در بسیاری از ذهن‌هاست. حاشای واقعیت اکتبر، به هر شکل یا شیوه‌ای، از مظاهر و سموم آن افسونی است که می‌خواهد سرمایه‌داری را ابدی نشان دهد. اینست جوهرنهایی انواع جدل‌ها و جنجال‌هایی که اغلب با لعاب انقلابی و الفاظ مشتعل مارکسیستی، مضمون، خصلت و سمت‌گیری اصلی عصر ما را به مثابهٔ عصرگذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم لوٹ می‌کند.

* * *

در میان آثار، پدیده‌ها و روندهائی که محصول انقلابی عصر گذار از سرمایه‌

داری به سوسیالیسم است، راه رشد غیر سرمایه داری یکی از دستاوردهای بزرگ محسوب می شود. انتخاب فزاینده، راه رشد غیر سرمایه داری که شکل ویژه ای از تلاشی اقتصاد جهان سرمایه داری است، توسط خلق ها و کشورهای عطشان استقلال و آزادی، عامل و اهرم بسیار نیرومندی برای رشد و تکامل روند انقلاب جهانی است. این پدیده را می توان در پی رویدادهای تاریخ سازی چون تشکیل سیستم جهانی سوسیالیستی، و از هم پاشیدن سیستم مستعمراتی، انقلابی ترین و پردامنه ترین مولود عصر انتقالی کنونی دانست. اگر اکتبر ظفرمند و انکشاف آن در مجموعه، جهانی سوسیالیسم، عمده ترین زمینه ساز تلاشی سیستم مستعمراتی کهن بود، کشورهایی که با تکیه به سوسیالیسم واقعا موجود راه رشد غیر سرمایه داری را می پیمایند، چونان زوبینی قلب فرسوده، استعمارنو را آماج گرفته اند.

استعمارنو در فشرده ترین مفهوم، مجموعه تلاش ها و شگردهای اقتصادی، سیاسی، نظامی و فرهنگی است که برای نگهداشتن کشورهای در حال رشد در نایره، تولید جهانی سرمایه داری و تقسیم امپریالیستی بین المللی کار، اعمال می شود. در عصر ما هرگونه مبارزه و مقابله جدی به قصد عقیم گذاشتن این تلاش ها و شگردها و بیرون آمدن از تقسیم امپریالیستی بین المللی کار، حائز خصلت رهائی بخش، خلقی و انقلابی است. تجربه گواه است که راه رشد غیر سرمایه داری برای ملل عقب نگداشته شده، موثرترین و عملی ترین طریق رهائی از چنبره، بی دورنمای سرمایه داری امپریالیستی و سریع ترین وسیله، فائق آمدن بر ارثیه، عقب ماندگی و نارسایی قرون است. رشد سرمایه داری در ممالک آسیا و آفریقا و آمریکا و استعمارنو با هم پیوند ناگسستنی دارند و وجود یکی بدون دیگری غیر ممکن است. از اینجا می توان به انگیزه و کنه تمهیدات الوان امپریالیسم و القاء شبهه و ناباوری و سوءظن او در میان خلق ها و کشورهای نواستقلال و جنبش های آزادی بخش برای انصراف آن ها از گزیدن راه رشد غیر سرمایه داری پی برد. و باز از همین جا می توان دریافت که عناد و ستیز با اصل رشد غیر سرمایه داری، مسخ تئوریک آن و بی فرجام وانمودن این راه، صرف نظر از حسن نیت یا سوء نیت احتمالی که در پس آنست، در نهایت به سود چه نیروهای سیاسی و طبقاتی است.

* * *

پیوند عصر کنونی که اکتبر میلاد آنست، با تحقق رشد غیر سرمایه داری از تئوری به عمل مستقیم، پیوندی ماهوی، تعیین کننده و خلاق است. یعنی رشد غیر سرمایه داری به گونه، یک واقعیت عملا موجود، مرهون شرایط و استعداد های استثنائی عصر انقلابی گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم است و بنابراین با

موازن و امکانات اعصار پیش از اکتبر و از آن جمله عصرا امپریالیسم، قابل تبیین و اجرانیست. تنها در فضائی که پرولتاریای جهانی و مولود آن، سوسیالیسم واقعا موجود در کانون تحولات بین المللی و در راس دوران قرار گرفته اند، این امکان کاملا بی سابقه به ظهور رسیده که مجال و چشم انداز تاریخی اقشار زحمتکش غیر پرولتری و نمایندگان سیاسی آنها که به دموکرات های انقلابی معروف اند، در حاکمیت دولتی گسترش فوق العاده ای بیاید. اینان علی رغم دوران سیطره، جهانی سرمایه که به سر آمده است، می توانند برای تولید بزرگ راه بگشایند، بی آن که این تولید در راستای توسعه سرمایه داری باشد، می توانند اصلاحات دموکراتیک وسیعی را در شئون مختلف حیات اجتماعی و از جمله در عرصه، مناسبات ارضی به سود زحمتکش روستا به پیش ببرند، بی آن که این اصلاحات با وجود خصلت بورژوائی آن، در حریم و حصار تنگ سرمایه داری متوقف بماند، می توانند، به تکنولوژی، تخصص، تجربه علمی و فنی، و اعتبارات مالی و مناسبات تجاری طبیعی که شرط ضرور پیشرفت و تعالی و معاصر بودن با دنیای کنونی است، دست یابند، بی آن که از این طریق، در تارهای سرمایه، انحصاری به دام افتند. این امکانات تا قبل از اکتبر، در انحصار سرمایه داری بود و برخورداری از آن جز به ازای تبدیل شدن به زائده، اقتصادی و آنگاه سیاسی امپریالیسم میسر نمی شد. با طلوع اکتبر و آغاز عصر نو، برای خلق های تشنه استقلال و جنبش های آزادی بخش این افق گشوده شد که از یوغ سرمایه، انحصاری بگسلند، اقتصاد خود را بر محور دیگری بنا نهند و از تقسیم کار سوسیالیسم جهانی بهره مند شوند. اکتبر و پیامدهای ناشی از آن که رخساره دوران ما را می سازد، انحصار امپریالیسم و تیول بی رقیب او را درهم شکست و از این رخنه تاریخی، تنفس گاهی برای انقلاب های ملی و جنبش های آزادی بخش پدید آورد که جانمایه، راه رشد غیر سرمایه داری در آن قوام یافت. در پرتو امکانات و استعداد های نوظهور عصر جدید، دولت های تازه ای پیداشدند که از نظر تاریخی، تاکنون پشتوانه و زمینه پیدائی نداشتند. این دولت ها، نماینده سیاسی پرولتاریا نبودند، اما مانند تمامی دولت های نظامات طبقاتی گذشته، نماینده و حافظ منافع اقلیت جامعه هم نبودند. دموکرات های انقلابی در کشورهای عقب نگهداشته شده، حامل خواست ها، آرمان ها و منافع اکثریت عظیم زحمتکش و تبلور سیاسی اراده، این توده های میلیونی اند. این دولتی تاریخی نوین است که با دولت سوسیالیستی که آن هم انعکاس میل و آرزوی اکثریت زحمتکش و آفرینندگان یدی و فکری است، تفاوت جوهری دارد. اما این دولت تاریخی نو که امر تجدید سازمان جامعه را در راه رشد غیر سرمایه داری به عهده دارد، با هیچ یک از انواع دولت های جوامع طبقاتی باستانی تا امروز نیز همگن و از لحاظ ماهیت قابل قیاس نیست. تمامی دولت های جوامع برده داری،

فئودالیسم و تمامی اعصار سرمایه‌داری، بیانگر ومدافع منافع اقلیت‌استثمارگر بوده‌اند، درحالی که دولت رهبری‌کنندهٔ رشد غیرسرمایه‌داری، سازمان دیکتاتوری دموکراتیک خلق و تجسم منویات ومصالح اکثریت و ابزار قهر این اکثریت قاطع برعلیه اقلیت ممتاز و امپریالیسم حامی آن‌هاست. این دولت خلقی، تنها با دولت پرولتری، یعنی انقلابی‌ترین و بی‌گیرترین دولت اکثریت، وجوه اشتراک بسیار و آماج‌های متعدد همسان دارد. پیدایش دولت راه رشد غیرسرمایه‌داری، تنها وتنها درشرایط مساعد دوران ما، یعنی دورانی که دو سیستم اقتصادی-اجتماعی ناسازگار، درپهنهٔ آن نبرد مرگ‌و زندگی را درهمه صحنه‌ها، سامان می‌دهند و سوسیالیسم به صورت عامل تعیین کنندهٔ تاریخ درآمده است، مجال می‌تواند داشته‌باشد.

* * *

لنین با محاسبهٔ نبوغ آمیز تغییرات بنیادین اکتبر درجهان و امکانات نوین خلق‌های انقلابی ودولت‌های منبعث از آن‌ها بود که راه رشد غیرسرمایه‌داری را، حتی درشرایط فقدان رهبری مستقیم و بلاواسطهٔ پرولتاریای خودی، در کشورمفروض، پیش بینی و توصیه کرد. توصیهٔ لنین ریشه درتحلیل‌های بنیان-گذاران فلسفهٔ علمی داشت. مارکس و انگلس نخستین بار این احتمال را در پیشگفتار روسی مانیفست در رابطه با "آبشین‌های روسی" یعنی واحدهای مزروعی اشتراکی که از گذشته‌های بسیار دورتقریبا دست نخورده باقی مانده بود، مطرح کردند. بعدها "انگلس" این اندیشه را در مناسبات اجتماعی در روسیه پررنگ‌تر کرد و پروراند.

لنین برخلاف چپ‌روها و چپ‌نماهایی که به نام او، علیه او رفتار می‌کنند، پیروزی و امکان راه رشد غیرسرمایه‌داری را موکول به‌هژمونی پرولتاریا نمی‌کرد. برعکس او تاکید داشت که درفضای نوین جهانی، حتی درآن هنگام که لوازم رهبری پرولتری مهیا نیست "راه رشد سرمایه‌داری را نباید حتمی دانست". لنین درگزارشی که به سال ۱۹۲۵، در آغاز عصرجدید تاریخ بشری، ازطرف کمیسیون مسائل ملی ومستعمراتی، درکنگرهٔ دوم انترناسیونال سوم ایرادکرد، به تاکید گفت:

" اگر پرولتاریای پیروزمند انقلابی دربین (کشورهای عقب‌مانده‌ای که آزادشده‌اند وپس از جنگ درآن‌ها جنبش‌های مترقیانه‌ای دیده می‌شود) منظرًا تبلیغ کند و دولت شورها از وسایلی که دراختیاردارد، به آن‌ها یاری دهد، در این صورت درست نخواهد بود که گفته شود راه رشد سرمایه‌داری برای خلق‌های عقب‌مانده امری

ناگزیر است. آنها (خلق‌های عقب‌مانده) به یاری پرولتاریای کشورهای دیگر می‌توانند از طریق مدارج معین رشد و بدون طی مرحله رشد سرمایه‌داری، به کمونیسم انتقال یابند.

"لنین معتقد نبود که کشورهای خاور فقط در صورت به قدرت رسیدن کمونیست‌ها می‌توانند مرحله رشد سرمایه‌داری را دور بزنند، کوتاه کنند، یا متوقف سازند. وی ثابت کرد که راه رشد‌هایی از این‌گونه، در نتیجه مبارزه سازمان‌های توده‌ای زحمتکشان که باید با شرکت فعالانه کمونیست‌ها ایجاد شوند و فعالیت کنند (این وظیفه عمده آنهاست) و در نتیجه مساعدت و همکاری طبقه کارگر بین‌المللی و به ویژه کشوری که به سوسیالیسم دست یافته است، پدید می‌آید. وی همچنین این دورنما را تصویر کرد که کشورهای عقب‌مانده با ایجاد نظام سیاسی خلقی به رهبری سازمان‌های انقلابی توده‌ای (غیرحزبی) می‌توانند "باطی‌کردن مدارج معینی از رشد" به کمونیسم برسند. شرط چنین رشدی تشکیل "گردان‌های مستقل رزمندگان و سازمان‌های حزبی" است.

اندیشه راهنمای لنین در کنگره‌های کمیترن به موازات تجربه زندگی گسترش یافت. کمیترن بر این اصل که پراتیک زنده بعدها کاملاً به آن رای داد، صحه گذاشت که گذار به رشد غیر سرمایه‌داری می‌تواند به رهبری یک بلوک سیاسی، مرکب از پرولتاریا، دهقانان زحمتکش و قشرهای خرده بورژوازی شهر و ده صورت گیرد.

این نظریه از آن دم که در گهواره خویش بود مخالفت چپ‌گرایان ناباور زمانه خود را به انحاء گوناگون برانگیخت. کنگره دوم کمیترن که به سال ۱۹۲۵ تشکیل شد، هم عرصه ارائه و تبلور این نظریه و هم آوردگاه ناباوران بود. "چپ‌گرایان درحالی که وجود چنین امکانی را می‌پذیرفتند، با این حال لازم نمی‌دیدند که کمونیست‌ها از نیروهای انقلابی ملی حمایت کنند و جبهه متحدی با آن تشکیل دهند. آنها اعتقاد داشتند که کمونیست‌ها یک وظیفه بیشتر ندارند: در راس مبارزه توده‌ها قرار گیرند، به آنها کمک کنند تا از روی مرحله دموکراتیک انقلاب به خاطر استقلال ملی و آزادی بجهند و تحول جنبش آزادیبخش ملی به انقلاب پرولتری را شتاب بخشند و از این طریق آزادی ملی و رهائی اجتماعی را هم‌زمان تأمین کنند. در یک کلمه، آنها طرحی غیرواقعی-بیانه، نارس و در نتیجه دست‌نیافتنی و ماجراجویانه را به عنوان شق مقابل رشد سرمایه‌داری پیشنهاد می‌کردند. "چپ‌گرایانی که از این طرح دفاع می‌کردند ناقل پندارهای "م. ن. روی" کمونیست هندی بودند. "روی" خود در کنگره شرکت داشت و از فعالین آن بود. "سراتی" نماینده سوسیالیست‌های

ایتالیائی می‌کوشید مضمون چپ‌گرایانه‌ای را که خطوط کلی آن وصف شد، به بیان دیگری به‌کنگره تزریق کند. از آنجا که نظرات "روی" و "سراتی" باهمه قدمت آن، انطباق حیرت‌آور و یا حداقل وجوه مشترک زیادی با اندیشه و عمل اکثر چپ‌روهای آئین‌پرست امروزی جامعه ما دارد- و این به هیچ وجه غیرطبیعی و نامنتظره نیست- اندکی مکث بر روی این مبحث جایز است. "سراتی" از موضع ماوراء چپ می‌گفت:

"جنبش آزادببخش ملی فقط در صورتی می‌تواند انقلابی باشد که طبقه کارگر سیاست‌های طبقاتی خود را داشته باشد... فقط از طریق انقلاب پرولتری و رژیم شورائی است که ملت‌های تابع می‌توانند خود را آزاد کنند. این کار از طریق اتحاد موقت کمونیست‌ها با احزاب بورژوایی که انقلابیون ناسیونالیست خوانده می‌شوند، میسر نیست."

"سراتی" از این امر خطیر و بسیار حساس غافل بود که ناسیونالیسم ضدامپریالیستی در دوران کنونی نیروی عمده در کشورهای مستعمره و نیمه‌مستعمره سابق است و در تکامل سیاسی خلق‌هایی که از استعمار رهایی یافته و هنوز درگیر مبارزه استقلال خویشند، مرحله‌ای قانونمند به‌شمار می‌رود.

"سراتی" علناً با طرح لنین در کنگره کمینترن مبارزه می‌کرد که "بهره‌گیری از بورژوازی ملی دموکراتیک را به مثابه متحد پرولتاریا در نبرد علیه امپریالیسم" پیشنهاد می‌کرد. لنین با نظرات "روی" نیز به طور قاطع به مقابله پرداخت. او "شرایطی را مشخص کرد که به کشورهای از لحاظ اقتصادی عقب مانده فرصت می‌دهد مرحله رشد سرمایه‌داری را کوتاه کنند، یا حتی یک‌سره آن را دور بزنند. از جمله این شرایط، یکی رشد آگاهی سیاسی و سطح تشکل و فعالیت مستقل توده‌های زحمتکش و ستم‌دیده است و شرط دیگر که عاملی است با اهمیت تاریخی که فقط پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکثر روسیه ظهور کرده، مساعدت پرولتاریای ظفر منداست. پرولتاریا با قوام بخشیدن به اقتدار خود در تعداد هر چه بیشتری از کشورها و با تبدیل سوسیالیسم از نیروئی ملی به نیروئی بین‌المللی، می‌تواند نفوذ روزافزونی بر سیاست جهان اعمال کند."

"تئوری لنینی راه رشد غیر سرمایه‌داری، ادامه و تکامل آموزش وی درباره نقش جهانشمول تاریخی پرولتاریا در شرایط آرایش و تناسب جدید نیروهای اجتماعی- سیاسی، در مقیاس سراسر جهان و استراتژی جنبش کمونیستی بین‌المللی در ساله ملی- مستعمراتی بود. به نظر "و. ای. لنین" طبقه کارگر انقلابی کشورهای رشد یافته غرب و در نوبت اول پرولتاریای پیروزمند روسیه به خلق‌های زحمتکش کشورهای ستم‌زده کمک می‌کند، تا به راه جدید، به راه غیر سرمایه‌داری گام نهند. کمونیست‌های خود این کشورها باید از طریق

برانگیختن و رشد دادن تمایل توده‌ها به "تفکر مستقل سیاسی و فعالیت مستقل سیاسی" کار در سازمان‌های خلقی را گسترش داده، در آن‌ها تاثیرکنند. " خود خصلت دوران ما که گرایش مسلط به سوسیالیسم را از خلال رویدادهای مرتبط به هم و پراکنده بروز می‌دهد، در زندگی ملل جداگانه تغییرات دامن‌دار و ژرف اقتصادی، سیاسی و اجتماعی و در مناسبات بین‌المللی، مسائل تازه گوناگون پدید می‌آورد. هرچه جهان از اکتبر دورتر می‌شود و برشانه، اکتبر بیشتر قد می‌کشد" اوضاع و احوال تاریخی به نحوی بنیادی تغییر می‌یابد. این امر تنها موجب آن نشده است که خواست‌ها و ایدئولوژی‌های غیرپرولتری، غیرمارکسیستی دموکراتیک انقلابی، با مال زیادتر از آنچه در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم ممکن بود، به سمت تحول سوسیالیستی جهان متمایل گردند، بلکه همچنین موجب تحول در خود ایدئولوژی‌های دموکراتیک انقلابی در جهت اخذ برخی از احکام جداگانه سوسیالیسم علمی شده است. " ما می‌دانیم که "خاصیت دوگانه" توده‌های غیرپرولتری زحمتکشان که دانش مارکسیسم - لنینیسم آن را از لحاظ نظری اثبات کرده و زندگی بر آن مهرتائید زده است، یک امر مقدر و تغییرناپذیر نیست و تناسب نیروها در چارچوب این دوگانگی یک مقدار ابدی و همیشگی نیست.

باید به این مطلب بسیار مهم نیز توجه داشت که منافع آینده توده‌های خرده‌بورژوازی خاوردراین نیست که سرشت خرده‌بورژوازی آن‌ها تثبیت گردد، بلکه دراین است که آن‌ها دوش به دوش رشد تاریخی که در سراسر جهان در سمت برتری یافتن "گرایش زحمتکش" بر "گرایش مالک" در جریان است، هرچه سریع‌تر رشد و تطوریابند. این بدان معنی است که دموکراسی ملی و جناح چپ آن یعنی دموکراسی انقلابی، از یک پایه وسیع اجتماعی برخوردارند و درگستره تاریخی - جهانی اتحاد آن با سوسیالیسم واقعا موجود تحکیم خواهد شد. " وجود حالت بحرانی در مناسبات میان امپریالیسم و کشورهای که تا امروز طعمه آن بوده‌اند، از مشخصات بارز عصر ما و نمایای میل غالب این عصر است. به گفته "بوریس پونا ماریف" در ستر خروشان دوران کنونی "اندیشه بی‌پایگی اجتماعی سرمایه‌داری و ضرورت گذار به شکل عالی‌تر سازمان اجتماعی، یعنی به سوسیالیسم، با نیروی هرچه بیشتر در فکر و ذهن انسان‌ها رسوخ می‌کند. به همین مناسبت اهمیت استراتژی و تاکتیک سیاسی درست ما، تشکل نیروهای عمده‌ای که در مقابل امپریالیسم قرار گرفته‌اند، یعنی طبقه کارگر و متحدین آن ... بیش از پیش به صورت مساله‌ای مهم مطرح می‌شود. " در متن این آماردگی ذهنی و این روحیه مساعد است که شرایط عینی کاملا بی‌سابقه دوران ما برای گرینش راه رشدی سوی رشد سرمایه‌داری، برجستگی و جذبه بازهم بیشتری می‌یابد. از آنجا که سوسیالیسم بدون فراهم آمدن بنیاد مادی و فنی آن عملی

نیست ، از آنجا که "استقرار هر فرماسیون اجتماعی - اقتصادی تنها بر پایه سطح معینی از تکامل نیروهای مولد امکان پذیر است" ، از آنجا که بدون صنعت ماشینی بزرگ و برنامه ریزی علمی و متمرکز برای اقتصاد که خود از خصلت مناسبات تولیدی سوسیالیستی یعنی از مالکیت اجتماعی وسایل تولید ناشی می شود ، سوسیالیسم زمینه عینی نمی یابد ، راه رشد غیر سرمایه داری و تنها این راه رشد نزدیکترین و بی دردترین راه به سوی سوسیالیسم است . و این است رمز اعتلا و اعتبار روینده ، راه رشد غیر سرمایه داری و اقبال بیش از پیش خلق های رزمجو از این راه ، این است راز بدل شدن راه رشد غیر سرمایه داری به یک روند جهانی بازگشت ناپذیر ، گرچه در اینجا ، یا آنجا ، دسایس و فتنه ها ، کشورهایی را از این روند جدا سازد . تجربه تاریخ معاصر نشان می دهد که این وقفه ها و فلج های موقتی ، ضایعات جداگانه ای است که هرگز نتوانسته و نمی تواند روند اوج گیرنده رشد غیر سرمایه داری را در مقیاس گیتی ، تحت الشعاع قرار دهد و متوقف کند . حادثه ها و لحظه ها ، عمده نیستند ، عمده روندهای رو به تناوری است .

«دوران» تاریخی، کلید درک «راه رشد غیر سرمایه داری»

شناخت میانی و ماهیت "راه رشد غیر سرمایه داری" و نقش تاریخی آن، بدون ورود در محیث اساسی "دوران" به بن بست می کشد. می توان گفت درک "دوران" محتوای اصلی، سمت گیری اصلی و مختصات عمده آن، کلید وقوف به مساله "راه رشد غیر سرمایه داری" است. همه چپ گرایانی که از معمائی موسوم به "راه رشد غیر سرمایه داری" سخن می گویند، یا مدعیانی که پیشاپیش حکم به بطلان راه رشدی که نه سرمایه داری و نه سوسیالیستی است، می دهند، نخست باید تکلیف خود را با مساله مقدم تری به نام "دوران" روشن کنند.

طرح مساله "راه رشد غیر سرمایه داری" از این مقطع و به گونه ای چنین، حکمی دلبخواه و تصادفی نیست. برعکس، این منطقی ترین شیوه برخورد با پدیده "راه رشد غیر سرمایه داری" به مثابه مقوله ای تاریخی است. از هنگامی که "راه رشد غیر سرمایه داری" از یک امکان احتمالی و مجرد، به یک نظریه کلی و آنگاه به واقعیت مسلمی در جهان معاصر تبدیل شد، سه دوران تاریخی طی شده است. تبدیل "راه رشد غیر سرمایه داری" از "امکان" تئوریک، به "واقعیت" مشخص، بدون تقسیم جهان به دو جبهه و اردوی ناهمساز، یعنی بدون شکسته شدن سیطره جهانی سرمایه داری، و پیدایش سوسیالیسم مقدر نبود. به عبارت دیگر "راه رشد غیر سرمایه داری" مولود "دوران گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم"، یعنی دوران نوینی است که از دروازه انقلاب کبیرا کتبر پا به جهان گذاشته است. پیوند ماهوی "راه رشد غیر سرمایه داری" با دوران جاری تاریخ، امری عینی و در ذات خود مستقل از شیوه بررسی ماست، و اگر قرار باشد شناخت ما از شیوه عینی و علمی بهره بگیرد، چاره ای جز این ندارد که نخست واقعیت را همان طور که رخ داده، همان طور که در خارج از ذهن و نیات ما وجود دارد، تبیین کند.

نه تنها در مورد "راه رشد غیر سرمایه داری" که جوانه زدن و تحقق آن مرهون شرایط مساعد و امکانات بی سابقه دوران کنونی است، بلکه شناخت جامع و بنیادین هر روند و پدیده عمده در سطح ملی و بین المللی، بدون ارزیابی و

کندوکاو آن در متن و در رابطه با دوران تاریخی مربوطه، به ناکامی می‌کشد. لنین با تأکید بر این اسلوب مارکسیستی می‌گوید:

"شیوه" مارکس قبل از هر چیز عبارت است از در نظر گرفتن محتوی عینی روند تکاملی تاریخ در هر لحظه مفروض و مشخص و در هر موقعیت ویژه، تا نخست این مطلب درک شود که جنبش کدام طبقه، فنر اصلی پیشرفت محتمل را در این اوضاع مشخص تشکیل می‌دهد. ^۱

لنین در تشریح جوانب این اسلوب، می‌افزاید:

"تنها بر این پایه، یعنی قبل از همه با در نظر گرفتن خطوط اصلی تمایز دوران‌های مختلف (ونه وقایع تاریخی جداگانه) است که ما می‌توانیم تاکتیک خود را به درستی تدوین کنیم. و تنها آگاهی از چگونگی خطوط اساسی دوران مورد نظر است که می‌تواند پایه‌ای برای محاسبه ویژگی‌های جزئی‌تر این یا آن کشور باشد. ^۲

این رهنمود طلائی را ذهن خلاق عرضه می‌کند که خود کاشف قانونمندی‌های عصر امپریالیسم و گشاینده گره‌ها و بغرنجی‌های مبارزه انقلابی در پیچ و خم‌های عصر نوظهور بود، انقلابی‌ستریگی که بیش از هر یک از معاصرانش برای قرارداد مصادیق "دوران" در جای شایسته خود، و در تئوری و پراتیک سوسیالیستی، توشه و احاطه داشت. لنین سرمشق می‌داد که چیره شدن بر پدیده‌ها و روندهای اجتماعی، با روش حرکت از "کل" به "جزء" و کار بست زنده دیالکتیک حاکم بر آن‌ها میسر است. علاوه بر این، او همواره در میان انبوه متناقض حوادث و کلاف تودرتو و به ظاهر آشفته روندها، حلقه اصلی رویدادها را می‌جست. با این قطب‌نما، وقایع تصادفی و فرعی و حرکت‌های غیرتمنوهوار و تصادم و ترکیب آن‌ها، نمی‌توانست او را بغریب و به بی‌راهه و سنگلاخ بکشاند. لنین معتقد بود که:

"گذار جهان از سرمایه‌داری به سوسیالیسم فرایندی به حداعلی بغرنج، درازمدت، متنوع و البته دشوار است. ^۳

وی می‌گفت:

"در هر دورانی حرکت‌های جداگانه و جزئی، گاه به جلو و گاه به عقب وجود داشته و خواهد داشت. همواره

۱. مجموعه آثار، جلد ۲۶، ص ۱۴۰-۱۳۹

۲. همان منبع، ص ۱۴۲

۳. به نقل از مسائل معاصر آسیا و آفریقا، اولیانفسکی، ص ۱۵۹

انحرافات مختلفی از مسیر حرکت نوع متوسط و آهنگ
میانگین جنبش وجود داشته خواهد داشت. "۴

و به همین دلیل اسلوب دیالکتیکی حرکت از "کل" به "جزء"، بررسی
"غیر عمده" در برتو "عمده" را به عنوان وثیقه اطمینان بخشی توصیه می‌کرد تا
پیش از همه تمایل غالب تاریخ در هر مرحله و نیروی اصلی پیشبرنده آن آشکار
شود.

مکتب کردن روی طبیعت "به حد اعلیٰ بفرنج"، "متنوع" و "دشوار" روند
عبور از سرمایه‌داری به سوسیالیسم، از دوسر چشمه آب می‌خورد:

۱- مبارزه نظام سوسیالیستی با نظام سرمایه‌داری انحصاری در صحنه
تاریخی تکوین می‌یابد که هنوز در دستر آن ملت‌هایی وابسته به نظام متنوع
ماقبل سرمایه‌داری حضور دارند. این ملل و نظامات اجتماعی-اقتصادی نامعاصر
و ناهمگون آن‌ها، خود بخش و عنصر مهمی از مبارزه انقلابی دوران‌اند.

۲- گذار به سوسیالیسم، عمیق‌ترین و انقلابی‌ترین روند سراسر تاریخ
بشری است. انتقال حاکمیت از اقلیت استثمارگر به اکثریت عظیم استثمارشونده
در مقیاس جهان که برای اولین بار به وقوع می‌پیوندد، نمی‌تواند با تحولات
شدید و غامض و ظهور انبوهی از اشکال نوین و قبلا ناشناخته همراه نباشد.

آن‌هایی که با ابزارها و معیارهایی که در رابطه با مسائل عصر حاضر کهنه و
به همین دلیل برای پاسخگویی به آن‌ها قاصر است، به میدان می‌آیند، آن‌هایی
که خصلت انتقالی دوران کنونی را درک نمی‌کنند و "وضع انقلابی" را در جهانی
که هژمونی پرولتاریائی در آن در حال تحکیم است، نمی‌بینند، آن‌هایی که
تنوع، دشواری و حد اعلیٰ بفرنجی را که لنین برای جهان امروز پیش بینی کرده
بود، در عین تحقق یافتن باور نمی‌کنند، عجز خود را با حاشای واقعیت می-
پوشانند. بینشی چنین، سرگیجه خود را در برابر "رشد و تکامل جهانی که روندی
توفانی دارد و رویدادهایی که با سرعتی اعجاب انگیز رخ می‌دهند و مردم مسائل
جدیدی پدید می‌آورند" ۵، با رویزیونیست خواندن کشورهای سوسیالیستی، با
زدن برجسب رفرمیستی به پیشانی اکثریت نزدیکه اتفاق احزاب کارگری و
کمونیستی، با متهم کردن حماسی‌ترین انقلاب‌های پیروزمند گردان‌های
سوسیالیسم علمی، با شک کردن در سرشت رزمی سیاست صلح و همزیستی
مسالمت‌آمیز، با تحقیر امر تشنج زدائی و مجاهدت در راه مهار کردن و تخفیف
فزاینده جنگ سرد، با پوزخند زدن به تلاش نیروهای صلح و سوسیالیسم برای
انتقال میدان اصلی رقابت و نبرد، از عرصه‌های نظامی، به عرصه‌های اقتصادی

۴. مجموعه آثار، جلد ۲۶، ص ۱۴۲

۵. اربش هونکر

و علمی و فرهنگی، کتمان می‌کند. مسئله راه رشد غیر سرمایه‌داری، حلقه‌های از حلقه‌های این زنجیر طولانی تخطئه و تخریب و ناباوری است. این حلقه را نمی‌توان از دیگر حلقات جدا کرد و به صورت انتزاعی مورد کاوش و نقد قرارداد. نقد و کاوشی اگر مجاز باشد، باید از خود این بینش تنگ و جامد که علی‌رغم لعاب سرخ تند و ظاهر انقلابی مآبش، بسیار محافظه‌کار و معتاد به ارزش‌های گذشته است، آغاز شود. "هگل" گوئی در توصیف مدعیانی چنین است که به طنز می‌گوید:

"رخدادها با تئوری من سازگار نیستند. بدا به حال
رخداد؟!".

* * *

اسلوب لنینی بررسی پدیده‌ها و روندهای اجتماعی، در رابطه با دورانی که انقلاب اکتبر سرآغاز آن است، مستحکم‌ترین ملاک مارکسیستی است که در دسترس ماست. لنین می‌آموزد:

" در اوضاع کنونی جهان پس از جنگ امپریالیستی، روابط متقابل میان ملت‌ها و نظام سیاسی جهان به‌طور کلی تابع مبارزه‌های است که گروه کوچکی از کشورهای امپریالیستی علیه جنبش شورائی و دولت شورائی به پیشگامی روسیه شوروی آغاز کرده‌اند. تا زمانی که این نکته را به خاطر نسپاریم، نمی‌توانیم یک مسئله واحد ملی و مستعمراتی را، حتی اگر به دور افتاده‌ترین بخش جهان مربوط باشد، به درستی مطرح کنیم. احزاب کمونیست چه در کشورهای پیشرفته و چه در کشورهای عقب‌مانده فقط در صورتی می‌توانند مسائل سیاسی را به درستی مطرح و حل کنند، که این امر را مبنای کارشان قرار دهند. " ۶

وقتی مبنای حتی طرح درست یک مسئله اجتماعی، در دور افتاده‌ترین بخش جهان، تابع صحت نظرها از جریان عمده انقلاب جهانی است، وقتی به تصریح لنین "تدوین درست تاکتیک مبارزه تنها در نظر گرفتن خطوط اساسی تمایز دوران‌ها" عملی است، وقتی حتی "محاسبه ویژگی‌های جزئی‌تر این یا آن کشور" درگرو نفوذ در "چگونگی خطوط اساسی دوران" است، مسئله پرداختن‌های چون "راه رشد غیر سرمایه‌داری" که در حال حاضر ۱۵ کشور آسیائی و

۶. مجموعه سخنرانی‌ها، ص ۶۹ (گزارش کمیسیون بررسی مسائل ملی و مستعمراتی).

آفریقائی با بیش از ۱۵۰ میلیون نفوس را شامل می‌شود و یک جریان عظیم واقعیت جهان ما است، بدون درک دقیق دوران، چگونه قابل ارزیابی و شناخت است؟ از این نکته می‌توان پی‌برد که چرا تمامی عناصر و گروه‌هایی که در برابر تئوری و واقعیت راه رشد غیر سرمایه‌داری به انکار و تخطئه برمی‌خیزند، در راه بردن به مقصد و کنه محتوی دوران کنونی به انحاء مختلف، پایشان می‌لنگد. آنجائی که خصلت اساسی دوران کنونی، به عنوان روند عبور از سرمایه‌داری به سوسیالیسم، در زیر علامت سؤال است، استدلال دربارهٔ راه رشد غیر سرمایه‌داری به داری به منزلهٔ کوفتن سندان بامشت است. این دعوی به معنی آن نیست که با شناخت واقعی "دوران" و مختصاتش، صحت تئوری راه رشد غیر سرمایه‌داری، به خودی خود به اثبات می‌رسد. اگرچه فهم و هضم جهات دوران کنونی، روشنگر بسیاری از وجوه رشد غیر سرمایه‌داری هم هست، اما دریافت قانع‌کننده رشد غیر سرمایه‌داری هنوز موکول به دست‌یابی به ابزار و حجت‌های بیشتری است. نکتهٔ کلیدی این است که امکان رشد غیر سرمایه‌داری تنها بر شاخه‌های نیرومند عصر حاضر می‌توانست به میوه بنشیند. شناخت کامل این میوه از رهگذار شناخت خواص درختی که آن را پرورده و گوشت و خون داده، ممکن است، از این رو بحث بر سر دوران، سرفصل بدیهی و طبیعی هرگونه بحث و بررسی در راستای راه رشد غیر سرمایه‌داری است.

چپ‌گرایان و چپ‌نمایان و مسئله «دوران»

تمامی عناصر و گروه‌های وطنی که از موضع ماوراء چپ سخن می‌گویند، علی‌رغم تنوع صوری دیدگاه‌هایشان، در یک اصل مشترک‌اند. این اصل پریشان‌فکری و سرگشتگی آن‌ها در برابر مسئله «بنیادی» «دوران» است.

اسلوب لنینی، «محاسبه» ویژگی‌های جزئی این یا آن کشور را موکول به «آگاهی از چگونگی خطوط اساسی دوران» می‌کند، از این رو عجز یا گمراهی در شناخت واقعی دوران نمی‌تواند در کلیه نظرات سیاسی و تحلیل‌های برنامه‌ای این عناصر و گروه‌ها بازتاب نیابد. برای این که این اصل تثوریک و این آزمون مکرر را بازم در رابطه با عمل سیاسی مشخص بشکافیم، به سراغ پاره‌ای از چپ‌نماها و چپ‌گراهای حی و حاضر جامعه خود می‌رویم. در مقابل زنده و مشخص، عیار واقعیت آسان‌تر به محک درمی‌آید، اما پیش از این محک‌زدن تاکید این نکته ضرور است که بررسی آراء و نگرش چپ‌نمایان و چپ‌گرایان و استناد به نظرات آن‌ها، به معنی بهادادن به تئوری و پراتیک سیاسی آن‌ها در صحنه مبارزات اجتماعی نیست. برخی از این گروه‌ها محافظی بسته و منزوی از جریان عمومی جامعه بیش نیستند. مشخصه اینان، گذرا بودن آنان است. ذکر نام و نشان اینان به دلیل عمومیت داشتن و تشابه نظراتشان با گروه‌ها و عناصر نظیر است. از این زاویه تحلیل مشخص این گروه‌ها، تحلیل عام جریان‌های چپ‌نما و چپ‌گراست. با این توضیح نقد خود را از یکی از قارقارک‌های پرهیاهوی چپ‌نما می‌آغازیم و دفتر «سازمان وحدت کمونیستی» را در پیرامون مسئله مورد بحث ورق می‌زنیم. این سازمان که در نوع خود نمونه جامع‌الاطراف و جالبی است، سخن درباره «دوران کنونی و ویژگی‌های آن را از مقطع غیرمنتظره‌ای مطرح می‌کند:

«ما معتقد نیستیم که شناخت یک‌دوران عظیم، با همه پیچیدگی‌هایش را به انجام رسانده‌ایم. ما می‌دانیم که جنبش کمونیستی جهان شناخت و کشف روابط این دوران را به عنوان یکی از اساسی‌ترین معضلات خود شناخته

است . . . نگاهی بیفکنیم تنها به سئوالاتی که در این باب در جنبش کمونیستی جهان مطرح است و شرم زده شویم که حتی سئوالات را ندانسته، جوابها را می‌دانیم! و مدعی می‌شویم که "هرخطی که با درک ما جور در نیاید، انحرافی است" کدام درک؟ پرسیدنی است و شنیدنی. . . . هیچ ایرادی ندارد که بگوئیم نمی‌دانیم. ولسی جست وجو می‌کنیم." ۷

اگر از این مسئله صرف نظر کنیم که مراد از جنبش کمونیستی جهانی در اینجا کدام جنبش عملاً موجود است؟ و اگر این نکته را هم مسکوت بگذاریم که جنبش واقعا موجود کارگری و کمونیستی جهان مدت مدیدی است که پاسخ صریح و علمی خود را به مسئله دوران داده است، این مطلب درجملات یک گروه چپ‌نما قابل توجه است که با سنت شکنی شگفتی‌آوری، به نفع انصاف رای داده است که:

"نمی‌دانیم . . . مسئله عظیم و پیچیده دوران هنوز برای ما ناشناخته است."

اما در صورتی می‌توان این انصاف را ستود، که جدی بودن ادعائی خود را در عمل هم نشان دهد. گروه "وحدت کمونیستی" که درباره همه چیز و همه کس، درباره جزئی‌ترین مسائل ملی، تا عمومی‌ترین پرونده‌ها و پدیده‌های بین‌المللی، قاطعانه نظر می‌دهد، تایید می‌کند، تکذیب می‌کند، نسخه صادر می‌فرماید، محاسبات خود را برای این داورها و احکام، بر کدام پایه معتبری نهاده است؟ مگر نه این که به تاکید لنین شروع شناخت در مارکسیسم "قبل از همه عبارت است از در نظر گرفتن محتوی عینی روند تکاملی تاریخ در هر لحظه مفروض و مشخص و در هر موقعیت ویژه"؟ وقتی پایه شناخت و شروع حرکت "ندانستن" است، نتیجه کار چه از آب درمی‌آید؟ چنین است که مدعی ما در عمل، علیه موعظه‌های خود قیام می‌کند و اعتبار سخن خود را به باد می‌دهد. اما این گونه مدعیان از آنجا که هستی سیاسی‌شان از سرشتی سراپا متناقض تنیده شده، حتی در حرف نیز مدعای خود را به سلامت نمی‌گذارند. گروه "وحدت کمونیستی" که یک جا به فقر آگاهی خود برای پی‌بردن به ماهیت و خصائل دوران اقرار می‌کند، در جای دیگر، باغلبه بر این شکسته نفسی، بی‌هیچ دغدغه‌ای، دوران جاری را "عصر سرمایه‌مالی" ۸، "عصر سرمایه جهانی و ادغام روزافزون سرمایه‌های بومی در سرمایه‌های جهانی" ۹ و سرانجام "دوران زوال امپریالیسم" ۱۰ می‌خواند. که تازه هریک از این تعاریف

۷. هفته نامه رهائی، شماره ۲۴ (۱۴ اسفند ۵۸)، ص ۷

۸ و ۹. همان منبع، شماره ۲۱، صفحات ۳ و ۶

۱۰. همان منبع، شماره ۲، ص ۱۶

یک جورلنگی می‌زند و هرگز نش کلی حرف دارد.

از گروه "وحدت کمونیستی" جالب‌تر، گروه "راه کارگر" است که در هر موردی و از جمله موضوع "رشد غیر سرمایه‌داری" و "دوران کنونی" تئوری‌های به ظاهر تازه به تازه، درآستین دارد. استالین یک روز "زینوویف" را به خاطر این که ظرفیت طبقاتی و افق دهقان میانه حال را در دوران قبل از انقلاب اکتبر و دوران پس از آن یکسان می‌دید، ملامت می‌کرد. او می‌گفت پیروی از این شیوه "به معنای آن است که پدیده‌ها، بدون ارتباط با اوضاع تاریخی بررسی شود و هیچ گونه دورنمایی باقی نماند" ۱۱. وی آنگاه به "زینوویف" می‌تاخت که "تمام تاریخ‌ها و دوران‌های مختلف را با هم مخلوط می‌کند" ۱۲. آنچه استالین بر زینوویف ایراد می‌گرفت، با شدتی صدچندان بر گروه "راه کارگر" صادق است. این پیوندگان جدید راه زینوویف، مرز بین دوران امپریالیسم را که آستانه انقلاب پرولتری است با دوران "گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم" مخدوش می‌کنند و ممیزه این دو دوران را به هم می‌آمیزند. راه کارگر در توصیف مختصات دوران کنونی می‌گوید:

"عصر امپریالیسم، عصر سرمایه‌داری در حال مرگ است، بنابراین عصر امپریالیسم همان‌گونه که لنین می‌آموزد "آستانه" انقلاب سوسیالیستی است. "مضمون این عصر گذار جهانی از نظام منحن سرمایه‌داری به نظام سوسیالیستی است که به تعبیر مارکس "ماقبل تاریخ" بشریت را پایان می‌دهد... تضاد اساسی حاکم بر این عصر، زوال سرمایه‌داری و گذار جهانی به سوسیالیسم، تضادی که ماهیت و جوهر این عصر را بیان می‌کند، تضاد میان سوسیالیسم و امپریالیسم (به عنوان عالی‌ترین مرحله سرمایه‌داری) است." ۱۳.

اگر دوران حاضر آن‌طور که "راه کارگر" می‌فهمد "آستانه" انقلاب سوسیالیستی است، پس دیگر نمی‌تواند دوران انقلاب سوسیالیستی هم باشد. بین آستانه یک انقلاب، تا وقوع آن، فاصله و مرحله‌ای است که در فورمول تئوریک راه کارگر گم شده است. دوران "گذار جهانی به سوسیالیسم" با انقلاب اکتبر که به عصر جهان‌شمول سرمایه‌داری پایان داد، آغاز شد، در حالی که لنین عصر امپریالیسم را "آستانه" انقلاب پرولتری می‌دانست. چگونه می‌توان میان بالاترین و آخرین

۱۱ و ۱۲. مسائل لنینیسم، جلد اول، ص ۲۹۳
۱۳. مقالاتی از "راه کارگر": راه رشد غیر سرمایه‌داری، حزب توده و رهبران سازمان فدائی (اکثریت) - ص ۰۹.

مرحله سرمایه‌داری به مثابه یک عصر تاریخی که در آن شرایط عینی سقوط سرمایه‌داری تکوین می‌یابد، با عصر "گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم" که در آن سرنگونی سرمایه از "امکان" به "واقعیت" بدل می‌شود، علامت تساوی گذاشت؟ بین "امکان" با "واقعیت" که از مقولات مهم دیالکتیک مارکسیستی است، همان قدر فاصله است که میان عصر امپریالیسم به مثابه "آستانه انقلاب پرولتری، با عصر "گذار به سوسیالیسم".

ما در سطور آتی به تاکیدات مکرر لنین مبنی بر تمایز این دو دوران کیفیتا متفاوت، استناد خواهیم کرد. در اینجا همین قدر کافی است اشاره کنیم که انقلاب کبیراکتبر به مثابه شروع انقلاب جهانی، پرولتاریای جهانی را در مرزهای تاریخی نوینی قرارداد. یکسان نمودن دوران قبل و بعد از اکتبر، عملاً نقش سترگ و جهانشمول اکتبر را انکار می‌کند و این مرز تاریخی نوین را نمی‌پذیرد. راه کارگر که حادثه‌ای چون اکتبر را از سرنوشت بشر قلم می‌زند و یاسمای آن را کم‌رنگ می‌کند، نمی‌تواند دریابد که حضور امپریالیسم در عصر حاضر به معنی این نیست که دوران کنونی هنوز دوران امپریالیسم است. زوال قطعی امپریالیسم در عمل، در این عصر در دستور روز و در جریان اجراست. درست است که امپریالیسم از لحاظ سیاسی یک واقعیت است، اما از لحاظ تاریخی عصر اوسرآمده است. "فترت اصلی پیشرفت تاریخی" در این برهه، قامت تناور سوسیالیسم واقعا موجود است که مولود اعجازگر پرولتاریای جهانی است. و او در رسالت به گورسپردن امپریالیسم، ارتش پرولتاریائی کشورهای سرمایه‌داری و جنبش‌های آزادیبخش ملی را پشت سر خود دارد. "در بررسی اتحاد کشورهای سوسیالیستی و نیروهای آزادیبخش ملی باید تصریح شود که مضمون اصلی و شالوده آن را تاثیر متقابل هر سه جزء متشکله روند واحد انقلاب جهانی که به طور عینی و طبق قانون پدید آمده، تشکیل می‌دهد. اشتراک هدف سوسیالیسم و جنبش آزادیبخش ملی در راستای مبارزه با امپریالیسم، با منافع اجتماعی و طبقاتی آن‌ها نیز تکمیل می‌شود. "این همان مفهومی است که لنین در طرح اولیه تزه‌های مربوط به مسئله ملی و مستعمراتی در طلیعه دوران جدید آن را به گونه‌ای چنین برجسته می‌کند:

"اوضاع و احوال سیاسی جهان اکنون دیکتاتوری پرولتاریا را در دستور روز قرار داده است. تمام حوادث سیاسی جهانی، ناگزیر در پیرامون یک نکته مرکزی دور می‌زند که عبارت است از مبارزه بورژوازی بین‌المللی علیه جمهوری شوروی روسیه که ناگزیر از یک طرف جنبش‌های شوروی کارگران پیشرو کلیه کشورها و از طرف دیگر همه جنبش‌های رهائی‌بخش مستعمرات و خلق‌های ستم‌کش را که از روی تجربه تلخ خود یقین حاصل می‌کنند که راه

نجات دیگری به جز پیروزی حکومت شوروی برامپریالیسم جهانی نیست، درپیرامون خود متمرکز می‌سازد.

عدم درک دوران همان‌طور که مارکسیسم-لنینیسم تصریح دارد "دورنماهای تاریخی" را زایل می‌کند، امکانات نوین را که درشرایط عینی و ذهنی جنبش انقلابی پدید می‌آید، به ضد خود بدل می‌سازد و آرایش و تناسب "وحدت و تضاد نیروهای طبقاتی" را در اوضاع و احوال ناهمگون تاریخی، یکسان می‌بیند. چنین است که چپ‌نماهایی نظیرگروه "وحدت کمونیستی" خرده بورژوازی را که متحد طبیعی طبقه کارگر است، نیروی ذخیره سرمایه‌داری و یکی از اندام‌های "جبهه" سرمایه "۱۴ می‌شمارد. و چپ‌روها می‌مانند "چریک‌های فدایی خلق" (اقلیت) به طوریک‌سویه طبقه کارگر را از نیروی ذخیره خود درآوردگاه انقلاب برحذر می‌دارد و هشدار می‌دهد که:

"خرده بورژوازی یکی از کانون‌های اصلی خطر برای جنبش کارگری است." ۱۵.

مسئله چپ‌گرایان منحصر به ارزیابی ناروای آن‌ها از موقعیت و نقش اقشار وسیع زحمتکشان خرده‌بورژوا نیست، مسئله اساسی‌تر آن‌ها این است که تمامی زحمتکشان غیرپرولتری را در قالب خرده‌بورژوازی می‌گنجانند و خیال خود را راحت می‌کنند. چپ‌گرایان هم آن توده‌های میلیونی جوامعی را که در آن سوی مرزهای سرمایه‌داری به سر می‌برند وهم آن حجم کثیر و اقشار انبوه و متنوع محرومان و ستم‌دیدگانی را که در جوامع آمیخته به نظم سرمایه نظیر جامعه ما، بینابین طبقات اصلی اجتماعی و یا پیوسته به جریان‌ها و روابط ماقبل سرمایه‌داری، در تقلا و در حال تجزیه و فرسایش‌اند، به طوریک‌دست در جوال خرده‌بورژوازی می‌ریزند و بر این جوال مهر لغنت می‌زنند. اینان به نام مارکسیسم-لنینیسم چنین آیه‌های زهرآلودی صادر می‌کنند، در حالی که لنین توده‌های عظیم کشورهای مستعمره و وابسته و اقشار وسیع زحمتکشان خرده‌بورژوا را جزء تجزیه‌ناپذیر انقلاب سوسیالیستی در مقیاس جهانی به حساب می‌آورد و سقوط کامل امپریالیسم را مشروط به درآمیزی جنبش کارگری با "یورش انقلابی این‌صدها میلیون انسانی که پیش از این در آن سوی مرزهای تاریخ قرار داشت‌اند و فقط بازیچه تاریخ بوده‌اند" ۱۶ و ستم‌دیدگان و زخم‌خوردگان سرمایه می‌داند. لنین دو سال پس از انقلاب اکتبر، مقارن با تغییر شعار: "پرولتاریای جهان متحد

۱۴. رهائی، شماره ۲ (۲ بهمن ۵۸) مقاله: چند نکته کوچک درباره چند مسئله

مهم، ص ۱۳

۱۵. کار (اقلیت) شماره ۶۳، ص ۴

۱۶. لنین. کنگره دوم بین‌الملل کمونیست، مجموعه آثار، جلد ۳۱، ص ۲۳۲

شوید" و گسترش آن به این شعار جدید که روح دوران نور را در خود داشت:
"پرولتاریای جهان و خلق‌های ستم‌دیده متحد شوید"، گفت:

"انقلاب سوسیالیستی تنها و به طور عمده عبارت از مبارزه پرولتاریای انقلابی درهریک از کشورها علیه بورژوازی خودی نخواهد بود. خیر، این انقلاب عبارت از مبارزه تمام مستعمرات و کشورهای در بند اسارت امپریالیسم و همه کشورهای وابسته، علیه امپریالیسم بین‌المللی خواهد بود." ۱۷

و این سخن را هنگامی جاری کرد که سیستم مستعمرات و نیمه مستعمرات ۷۲ درصد جمعیت و ۶۹ درصد سرزمین‌های جهان را دربرمی‌گرفت. اما لنین به امکانات سازنده و انقلابی زحمتکشان کشورهای وابسته و مستعمره و به "نقش فوق‌العاده بزرگ انقلابی آنان در مراحل بعدی انقلاب جهانی" ۱۸ اعتقادی راسخ داشت.

"راه کارگر"، "چریک‌های فدائی" (اقلیت) و دیگر هم‌تاهای چپ‌رو آن‌ها که امروزه در ارزیابی ماهیت و نقش نیروهای انقلابی غیرپرولتری و چگونگی مناسبات هواداران سوسیالیسم علمی با این اقشار پرشمار، به سرگیجه مبتلا شده‌اند، منشاء سترونی احکامشان در بیگانگی از اسلوب پویای دیالکتیکی است. آن‌ها "تاریخ‌ها و دوران‌های مختلف را باهم مخلوط می‌کنند"، "خطوط اصلی تمایز دوران‌های متفاوت را در نظر نمی‌گیرند"، "محتوی عینی روند تکاملی تاریخ در لحظه، مشخص و موقعیت ویژه" کنونی را در نمی‌یابند، و از این‌رو "پدیده‌ها را بدون ارتباط با اوضاع تاریخی بررسی می‌کنند" و برای آن‌ها "دورنمائی باقی نمی‌ماند". آن‌ها که این قانون را لمس نمی‌کنند که در این دوران شگرف که تقدیر جهان سامان می‌یابد، هر مبارزه‌ای، حتی اگر "عناصر پرولتاریایی در آن وجود نداشته باشد و متکی به دموکراسی نباشد" ۱۹ اگر "امپریالیسم را ضعیف و قوایش را تجزیه کند" ۲۰ یک مبارزه انقلابی است، یعنی از لحاظ عینی مبارزه‌ای است در مسیر تغییر جهان، یعنی در عمل جزئی از نبرد تاریخی سوسیالیسم است. و هیچ مارکسیستی، نمی‌تواند دریاری دادن به این مبارزه، مادام که در این هواداران فرایند است، لحظه‌ای اهمال ورزد.

"زینوویف" یک لغزش سپری شده نیست. یک بینش و آئین است که در همه جا و از جمله در جامعه ما، منتهی زیر عنوانین و نام‌های ایرانی، می‌تواند وجود

۱۷. مجموعه آثار، به زبان روسی، جلد ۳۹، ص ۳۲۷

۱۸. همان منبع، جلد ۴۴، ص ۳۸

۱۹ و ۲۰. مسائل لنینیسم، جلد اول، ص ۹۰-۸۹



"راه کارگر" که دریک جا "عصرامپریالیسم" را با عصر "گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم" می‌آمیزد، در جای دیگر این آشفتگی را آشفته‌تر می‌کند و اعلام می‌دارد: "دوران معاصر، دوران بحران عمومی سرمایه‌داری است" ۲۱. و یا: "عصر ما عصر بحران عمومی سرمایه‌داری است" ۲۲. گوئی نام گذاشتن بر روی عصر، تفننی اختیاری است و هرکس بنا به پسند خود می‌تواند این نام یا آن عنوان را انتخاب کند. این درست است که عصر حاضر، شاهد توالی روبه ژرفای بحران عمومی سیستم جهانی سرمایه‌داری است، و این هم درست است که خصوصیات و آثار ماهوی این دوران، در تشدید و تعمیق لاعلاج بحران سرمایه‌داری در شکل عمومی آن، تاثیر مستقیم و بنیادی دارد، اما این که بحران عمومی سرمایه‌داری را دلیل مرزبندی دوران و به مثابه مضمون اصلی، خصلت اصلی و تشخیص دوران کنونی معرفی کنیم، نه تنها بازگوی یک انحراف حاد است، بلکه خود تمهیدی ضدانقلابی است. برای روشن شدن جوانب این مسئله، جریان سه مرحله از بحران عمومی سرمایه‌داری را در عصر گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم، در رابطه با مقتضیات این عصر، به طور گذرا مرور می‌کنیم. و آنگاه به جوهر ارتجاعی مدعای راه کارگر می‌پردازیم.

بازتاب انقلاب اکتبر و پیامدهای ناشی از خروج ناگهانی یک ششم از گستره سیاره، ما از ناپیره نفوذ سرمایه جهانی و تبدیل این قلمرو وسیع آزاد شده به سنگر و دژ نیرومندی علیه سرمایه انحصاری، در کنار آثار و عوارض ناشی از زنگ جهانی به صورت نخستین مرحله "بحران عمومی سرمایه‌داری" ظاهر شد. اکتبر و نتایج حاصله از آن ثبات و استحکام سرمایه‌داری را در مجموعه خود متزلزل کرد. دومین مرحله بحران عمومی سرمایه‌داری با تشکیل سیستم جهانی سوسیالیستی که بزرگ‌ترین حادثه تاریخی پس از پیروزی اکتبر بود، پیوند داشت. و سومین مرحله بحران عمومی سرمایه‌داری که در اواسط دهه هفتاد فرارسید، برخلاف بحران‌های گذشته، دنباله امواج جنگ‌های جهانی و ضربات صاعقه‌آسای انقلاب‌های قاره‌ای نیست، بلکه در شرایطی است که مسابقه مبارزه دو سیستم در جریان است و سوسیالیسم به عامل قاطع در تکامل بشری تبدیل شده است. "بحران اقتصادی که از لحاظ شدت قابل قیاس با بحران اوایل سال‌های سی است، این بار اقتصاد انحصاری - دولتی کاملاً پیشرفته‌ای را که پس از دوره جنگ پدید آمده بود، دربرگرفت." به قول "بوریس پونا ماریف" نامزدهیات

سیاسی و دبیرکمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی:
 "بحران اخیر، برخلاف دیگر بحران‌های پس از جنگ،
 در یک زمان همه مراکز عمده اقتصاد سرمایه‌داری جهان
 را فراگرفت. ویژگی این بحران آن است که رکود تولید و
 افزایش بیکاری در اکثر کشورهای سرمایه‌داری با بحران
 ارزی، بحران انرژی و مواد خام، با تورم بی‌سابقه برای
 زمان صلح، با بحران ایدئولوژی - سیاسی و اخلاقی
 جامعه بورژوائی، درهم آمیخته است. همه این عوامل
 امکان دادگه در بیست و پنجمین کنگره حزب کمونیست
 اتحاد شوروی، این طور نتیجه‌گیری شود که بحران کنونی
 با زتاب عدم ثبات روزافزون سرمایه‌داری، به مثابه یک
 سیستم است." ۲۳.

وقتی "راه کارگر" مشخصه اصلی عصر جهان‌شمول کنونی را "بحران عمومی
 سرمایه‌داری" می‌خواند، یعنی مضمون و ماهیت "بحران" را در نبض دوران
 احساس می‌کند، این واقعیت حساس را حاشا می‌کند که درست در آنجا که قلب
 تحول زمانه می‌تپد، یعنی در مجموعه سوسیالیستی جهان، از این بحران
 هیچ خبری نیست. "بحران" ذاتی سیستم سرمایه‌داری است. اگر ما این
 مشخصه را به جای مشخصه عصر بگذاریم، با زبان بی‌زبانی پذیرفته‌ایم که ما
 هنوز در متن عصر سرمایه‌داری امپریالیستی هستیم، نه انقلاب اکثر به وقوع
 پیوسته، و نه سیستم جهانی سوسیالیستی یک واقعیت است. و این حتی در
 مقایسه با نظریه "راه کارگر" که مرز بین دوران‌ها را مخدوش می‌کرد، یک
 گام به قهقراست. نظر اخیر "راه کارگر" در نهایت و در جوهر خود با تئوری
 چپ‌ها در باره هویت "عصر" و در بعد سیاسی آن با چپ‌زوهائی نظیر
 "مجاهدین خلق ایران" تطبیق دارد.

* * *

رهبری مجاهدین خلق سنبه پرزوری دارد. درباره مهم‌ترین و غامض‌ترین
 مسائل میهن ما و جهان، با قطعیت ابر و نهی می‌کند و شکسته بسته حکم می‌دهد.
 این عادت است دیرینه، چنان‌که گوئی "نیچه" درباره اینان بود که سرود:
 "دوست دارند که با دود و غرش سخن گویند، تا آن
 که به دیگران بباوراندند که صدای آن‌ها از بطن هستی

۲۳. بوریس پونا ماریف، مسائل بین‌المللی، شماره ۵ (مهروآبان ۱۳۵۶).

برمی آید. "۲۴.

و از جمله این آیه‌هایی که پیچیده در دود و غرش است، مسئله "دوران" و پیشاپیش آن "راه رشد غیر سرمایه‌داری" است. مجاهدین خلق برآنند که این راه رشد سرمایه‌داری است که "از قضا آن را راه رشد غیر سرمایه‌داری می‌نامند" ۲۵. آن‌ها تز "رشد غیر سرمایه‌داری" را "انحرافی" و "فرصت طلبانه" ۲۶ می‌خوانند. چرا؟ دلیل می‌آورند:

"مجاهدین اصولاً این شیوه‌ها را در فاز نهائی تکامل ضد خلقی امپریالیسم، غیر ممکن... می‌دانند." ۲۷.

مجاهدین خلق بی‌دورنما بودن راه رشد غیر سرمایه‌داری را در رابطه با قدر قدرتی و سیطره، جهانی امپریالیسم در دورانی توجیه می‌کنند که امپریالیسم به "فاز نهائی تکامل" خود رسیده است. معنی رک و صریح اعتقاد مجاهدین این است که در شرایطی که امپریالیسم در مرحله نهائی و عالی تکامل خویش است، رشد غیر سرمایه‌داری خواب و خیالی بیش نیست. با چنین شمائی از جهان، سوسیالیسم دیگر محلی از اعراب ندارد، سمت‌گیری تحول و از جمله تحول در مجرای غیر سرمایه‌داری نه در رابطه با تناسب نوین نیروها در مقیاس جهانی، نه در رابطه با سیستم سوسیالیستی که به محور تکامل در شعاع سیاره تبدیل شده است، بلکه با توجه به امپریالیسم مقتدر و تکامل یافته، قابل پیش بینی است. در یک کلام: هنوز اهرم‌های اصلی و ابتکار تاریخی در دست امپریالیسم است. چه شرایط و احوالی جز عناصر و خصائل عصر جهانی امپریالیسم در این تحلیل می‌گنجد؟

* * *

بر نظریه پردازان و مبلغان رنگ به رنگ امپریالیسم نباید خرده گرفت. شوب کردن اذهان درباره، راه رشد غیر سرمایه‌داری وزمینه‌ها و آثار تبعی آن از سوی این مشاطه‌گران چهره، سرمایه انحصاری، ماموریتی است که به آنان معذوریت می‌دهد. برچپ‌نماها نیز حرجی نیست. آنان کسبه، جزء بازار غول‌آسای متاع-های سرمایه‌اند. سخنی اگر باقی است با چپ‌روها و عناصر سالی است که به مقتضای وضع طبقاتی خود در موضع دفاع از نظام سرمایه‌داری قرار ندارند و از نظر عینی قاعدتاً باید در جرگه، خلق باشند، اما از لحاظ معرفتی در اشتباه بسر می‌برند. سرلوحه، این اشتباه، ذهنی‌گری است. آن‌ها با خام طبعی "آرزوها و

۲۴. چنین گفت زرتشت، ترجمه، داریوش آشوری، ص ۱۹۵

۲۵ و ۲۶. مجاهد، شماره، ۱۰۹، مصاحبه، برادر مجاهد مسعود رجوی (۲)، ص ۱۱.

۲۷. همان منبع، همان جا.

تلقیات ایدئولوژیک و سیاسی خود را، واقعیت‌عینی "می‌پندارند و براین گمانند که توده‌های مردم هم برموانی که آن‌ها مغلوب خود ساخته‌اند، چیره شده‌اند. آئین پرستان آموزش‌تئوریک و تجربه عملی جنبش جهانی کمونیستی را یکجانبه مطالعه و بررسی می‌کنند. یکسویه نگریستن، همان واقعی ندیدن است.

چپ‌گرایان از آن رو طاقت پذیرش وهضم مارکسیسم را به عنوان یک مجموعه ارگانیک و تجزیه‌ناپذیر که مدام درگسترش و تدقیق و لاجرم تغییراست‌ندارند، که هنوز نتوانسته‌اند علقه‌ها و ارزش‌های خرده‌بورژوائی را درخویش قلع و قمع کنند؛ آن‌ها منزجر از امپریالیسم و بی‌اعتماد به جلوات سرمایه، به صورت مرید مارکسیسم خالص و کمونیسم آرمانی که چنان کامل و چنان ناب جز در ذهن آنان نمی‌تواند هستی بیابد، درمی‌آیند. و دراعتقاد تعصب‌آمیز به این مذهب پرتقدس است که مسئله و موردی چون "راه‌رشد غیرسرمایه‌داری"، وسوسه و بدعت ارتدادآمیز جلوه می‌کند و چه درعرصه واقعیت دوران کنونی و چه در شمای تئوریک آن طرد می‌شود. چپ‌روهائی از این دست برای به‌کرسی‌نشاندن مدعای خود، نقل‌قول‌های کلاسیک‌های مارکسیسم-لنینیسم را به اصطلاح معروف مثل ریگ خرج می‌کنند و دراین ولخرجی بی‌دریغ، دوران‌ها و مکان‌ها و شرایط متفاوت را به هم می‌آمیزند. تندیس کامل اینان را دروجود گروه موسوم به "جناح چپ اکثریت" می‌توان یافت. جناح چپ بر آن است که:

"ازنقطه‌نظر لنین در دوران جدید، انقلاب دموکراتیکی که در آن هژمونی پرولتاریا تامین نشود، و به یک انقلاب سوسیالیستی تبدیل نشود، نمی‌تواند به پیروزی قطعی نایل آید. ترجمان این حکم لنین در کشورهای تحت سلطه این است که بدون هژمونی طبقه کارگر درانقلاب دموکراتیک و بالاخره بدون انقلاب سوسیالیستی، رهائی ازسلطه و نفوذ امپریالیسم میسر نیست و حداکثر، نتایج انقلاب تحت رهبری اقشار غیرپرولتری، درمحدوده تغییراشکال وابستگی و نفوذ سلطه امپریالیسم خواهد بود. ۲۸.

ناگفته پیداست که "جناح چپ" در ورطه عمیق یک سوء تفاهم گمراه‌کننده، سقوط کرده است. او مرزهای تاریخی انقلاب‌های بورژوا-دموکراتیک در دوران امپریالیسم را با انقلاب‌های ملی و دموکراتیک در دوران "گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم" درهم‌ریخته و از این راه اسلوب لنینی را به اسلوبی متافیزیکی تبدیل کرده است. "جناح چپ" از روی مرز دوران‌ها می‌جهد و به طور طوطی‌وار

۲۸. مباحثی درباره جایگاه جنبش خلق کرد در انقلاب سراسری ایران، ص ۲۷ و ۲۶ (جناح چپ)، اردیبهشت ۱۳۶۰.

جملات لنین را زیرعنوان کلی "انقلاب دموکراتیک" بر انقلاب ما تطبیق می دهد و چون تفاوت اساسی این دونوع انقلاب را در نمی یابد، به پایمال کردن ولجن مالی انقلاب های ملی و دموکراتیک عصرجاری که درتداوم طبیعی خود راه رشد غیرسرمایه داری را می پیمایند، می پردازد. این آقایان با تحریف این واقعیت که رشد غیرسرمایه داری تایید اکثریت قاطع و شکننده کشورهای سوسیالیستی و احزاب کارگری و کمونیستی را در پشت سردارد، وانمود می کنند که تنهاگرایش کوچکی از جنبش کمونیستی جهانی به راه رشد غیرسرمایه داری به مثابه یک راه انقلابی و روند رشد یافته انقلاب ملی و دموکراتیک نظر دارد:

"تزی که تحت عنوان "راه رشد غیرسرمایه داری" مورد پذیرش برخی از احزاب کمونیست جهان قرار گرفته، بخشی از یک گرایش فکری است که به صورت مشی تسلیم طلبانه و سازشکارانه در جنبش بین المللی کارگری نمود داشته است." ۲۹

"جناح چپ" در اثبات مدعای خود، احکام لنینی را به روش خاص خود دستاویز قرار می دهد:

"خطوط کلی آنچه لنین در مورد انقلاب دموکراتیک در دو کتاب دوتاکتیک سوسیال دموکراسی... و انقلاب پرولتری و گائوتسکی مرتد مطرح می کند، بیان قانونمند انقلاب دموکراتیک در این عصر است. لنین مطرح می کند که انقلاب دموکراتیکی که در آن هژمونی طبقه کارگر تامین نشود، به پیروزی قطعی نخواهد انجامید." ۳۰

جناح چپ در این بیان، ریشه قهر و عتاب خود رانسبت به "راه رشد غیرسرمایه داری" عیان می کند:

"هر انقلابی که از هژمونی بلاواسطه پرولتری بی نصیب است، هیچ دورنمایی ندارد."

و این فتوای جهاد علیه تئوری و واقعیت رشد غیرسرمایه داری، یعنی در واقع انقلابات عمق یافته ملی و دموکراتیک است. "جناح چپ" در این راه تنها از یک امر غافل است و این امر از قضا، موحش، تعیین کننده، حیاتی و عبرت انگیز است: امپریالیسم جهانی هم در خصوصت، زخم زدن و بی اعتبار کردن انقلاب های ملی و دموکراتیک و کشورهای که رشد غیرسرمایه داری را انتخاب می کنند، و همچنین تئوری راهنمای این راه رشد، همین رسم و سلوک را می پسندد.

۲۹. مصوبات نخستین گردهمایی (جناح چپ)، ص ۱۵، دی ماه ۱۳۵۹.

۳۰. همان منبع، ص ۹

امپریالیسم هیچ خلقی را به جرم شکستن حلقه‌ای از نظام جهانی او و خارج شدن از این جبهه نمی‌بخشاید. خروج از این جبهه، همان پیوستن به سنگر خصم آشتی‌ناپذیر است. سؤال این است:

— آیا از موضع واقعا انقلابی می‌توان همان مقصودی را از پیش برد که تئوریسین‌ها و سیاستمداران سرمایه، انحصاری ذخایر و منابع معنوی و مادی سرشاری وقف آن کرده‌اند؟ آیا به آن تئوری و مشی سیاسی که با الفاظ انقلابی، و با شبهه وفاداری به اصول، با دشمن جهانی خلق‌ها همداستانی می‌یابد، نباید از بیخ و بن شک کرد؟

ظاهرا "جناح چپ" با چشم بستن بروی واقعیت دوران، از این بیغوله سردرمی‌آورد. او جملات و عبارات دست‌چین شده‌ای از لنین را در پیرامون انقلاب دموکراتیک در عصر امپریالیسم، به عنوان "قانونمندی‌های انقلاب دموکراتیک در این عصر" جامی‌زند، در حالی که این برداشتها و داوری‌ها نه تنها درباره انقلاب‌های ملی و دموکراتیک عصر حاضر صدق نمی‌کند، که حتی در بیان انقلاب‌های بورژوا-دموکراتیک عصر گذشته هم آنگونه که مدنظر لنین بود، قاصر است. پیش از آن که به این قصور و سرگشتگی بپردازیم، باید تصریح کنیم که حتی در صورت شناخت درست انقلاب‌های بورژوا-دموکراتیک قرن نوزده و اوایل قرن بیست که خصلت عمده ضد فئودالی داشت، تطابق مکانیکی و تحمیلی اصول و ویژگی‌های آن بر انقلاب‌های خلقی و ضد امپریالیستی حاضر، جایز نبود و معامی را حل نمی‌کرد:

در عصر سطره، یکپارچه، امپریالیسم که انحصار تنظیم تولید بین‌المللی و تقسیم کار درگستره جهانی در اختیار او بود، صحنه تاریخی وسیعی برای انقلاب‌های دموکراتیک که در چارچوب بورژوازی خود متوقف می‌شدند، وجود نداشت. انقلاب بورژوا-دموکراتیک اگر به انقلاب سوسیالیستی فرامی‌روید، بورژوازی لیبرال آن را از شاخه می‌چید. سقط شدن انقلاب در حالت پیش‌رس، ناگزیر آن را در نظم جهانی سرمایه مستحیل می‌کرد و به صورت ضمیمه برای امپریالیسم درمی‌آورد. اما در انقلاب‌های ملی و دموکراتیک کنونی فقط صحبت از دو قطب طبقاتی اصلی و مخالف، یعنی بورژوازی و پرولتاریا نیست. در این نوع انقلاب‌ها اغلب دموکرات‌های انقلابی با تکیه بر انبوهی اقبال میان و گستردگی پایگاه‌های اجتماعی آنان و نیز ضعف قطب‌های طبقاتی بورژوازی و پرولتاریا، در صف مقدم سیاست قرار می‌گیرند و سرکردگی جنبش را قبضه می‌کنند. زحمتکشان غیر پرولتر و همچنین خرده بورژوازی در عصر امپریالیسم هیچ دورنمایی نداشتند. تاریخ، فراماسیون و نظام ویژه، مستقلی، سوی سرمایه‌داری و سوسیالیسم و بین این دو فراماسیون نمی‌شناسد: این اقبال محکوم بودند که زیر لوای بورژوازی یا پرولتاریا و در نقش نیروی ذخیره آن‌ها به میدان بیایند. سترون بودن اقبال‌رینابینی

جبر تاریخی آن‌ها بود، اما اکتبر با تقسیم جهان به دوازده، دو نظام اجتماعی و دو اردوی ناهمساز، این جبر را به گونه‌ای دگرگون کرد و این امکان را به وجود آورد، تا نمونه‌های مشخص دولت دموکرات‌های انقلابی نظیر الجزایر، یمن، دموکراتیک، کنگو، گینه، بیسائو، اتیوپی، آنگولا، تانزانیا، سوریه، لیبی، بنین، و نظایر آن‌ها که نوعی از دولت‌های نماینده اکثریت‌اند، پدید آیند. اکتبر عامل نوظهور تعیین‌کننده‌ای را به نفع خلق‌ها و انقلاب‌های آزادیبخش ضدامپریالیستی وارد تاریخ کرد و لنین با توجه عمیق به این عامل سترگ بود که پیامبرانه گفت:

"این‌که با مسئله "تکمیل" انقلاب بورژوائی به شیوه قدیمی برخورد کنیم، فداکردن مارکسیسم زنده برای حرف‌های مرده است." ۳۱.

"جناح چپ" که "به شیوه قدیمی" با انقلاب‌های دموکراتیک برخورد می‌کند و تفاوت‌های اساسی انقلاب‌های بورژوا-دموکراتیک را با انقلاب‌های ملی و دموکراتیک معاصر درک نمی‌کند، در واقع قادر به رؤیت اکتبر دوران‌ساز نیست. با این اهمال او به قول لنین "مارکسیسم زنده را فدای حرف‌های مرده می‌کند" و "دورنماهای تاریخی" را از بین می‌برد، "جناح چپ" که به سبک زینوویف "تاریخ‌ها و دوران‌های مختلف را باهم مخلوط می‌کند" و "پدیده‌ها را بدون ارتباط با اوضاع تاریخی به بررسی می‌گیرد" بی‌آن‌که خود بداند و بخواهد، به همان نتایجی می‌رسد که امپریالیسم بانیتی دیگر، از آن استقبال می‌کند. آن‌ها که "زینوویف" را در اسلوبش و "کائوتسکی" را در "ارتدادش" محکوم می‌کنند، خود غافلند که برای شرکت در آفریدن تاریخ، نخست باید درس‌های تاریخ را آموخت. تجدید ماجرای کائوتسکی و زینوویف، بر روی خاکستر تجربه‌های آن‌ها، استحقاق عقوبتی هولناک‌تر را دارد...

* * *

بسیاری از نظریه‌پردازان نامی مارکسیست کتاب دوتاکتیک سوسیال دموکراسی لنین را "قانون اساسی" انقلاب‌های دموکراتیک در عصر امپریالیسم و از روزن تئوریک، گشاینده سرشار و خلاق افق انقلاب‌های ملی و سمت‌گیری سوسیالیستی خوانده‌اند. "جناح چپ" ظاهراً به بیان این "قانون اساسی انقلاب‌های دموکراتیک" زیاد تکیه می‌کند و حتی روی جملات متعدد آن لم می‌دهد. اما واقعیت این است که "جناح چپ" مثل همه، اصحاب چپ‌گرا و پیشاپیش آن‌ها رفقای اقلیت خود، پیام "دوتاکتیک..." را حتی در فضای عصر امپریالیسم

نغمیده و با برداشتی سطحی، ناقص، فرمالیستی و جامد، این پیام زنده و تپنده را در جمعه خود خفه کرده است.

"دوناکتیک...". آغاز تدوین مشخص تئوری راه رشد غیر سرمایه‌داری و حاوی نطفه‌های روشن آن است. لنین که انقلاب روسیه را در ارتباط با اوضاع بین‌المللی بررسی می‌کرد، این انقلاب را نه یک انقلاب بورژوائی ساده نظیر انقلاب‌های قبل از خود که در دوره سرمایه‌داری فرازمند رخ داده بودند، بلکه "فصل نوینی از انقلاب‌ها و تکان‌های سیاسی در تاریخ جهان" ۳۲ می‌دانست که "در این شرایط می‌توانست به صورت پیش‌درآمد انقلاب سوسیالیستی اروپا درآید" ۳۳.

لنین می‌گفت:

"پیروزی انقلاب بورژوائی در کشور ما به شکل پیروزی بورژوازی امکان‌پذیر نیست. این مطلب متناقض به نظر می‌رسد، لیکن واقعیت محض است. تفوق عددی دهقانان در بین اهالی و فشار هولناکی که بر آنان از جانب ملاکان بزرگ سرف‌دار (که نیمی از زمین‌دارانند) وارد می‌شود، نیرو و آگاهی سیاسی پرولتاریا - که هم‌اکنون در حزب سوسیالیستی خود سازمان یافته است - مجموعه این اوضاع و احوال، به انقلاب بورژوائی ما خصلت ویژه‌ای می‌دهد." ۳۴.

انقلاب اول روسیه با نیروی محرک عمده توده‌ای، با پرولتاریای متمرکز که در راس جنبش مردم قرار داشت، با حجم عظیم دهقانان و دیگر زحمتکشان غیر پرولتری، با بورژوازی ترسان از زرفش انقلاب که دلخوش به اصلاحاتی سطحی، مترصد زدویند با تزاریسم بود، از این امکان بالقوه بهره‌مند بود که فئودالیسم و سرواژ را به قتلگاه ببرد، بی‌آن‌که سرمایه‌داری را مسلط کند. لنین با توجه عمیق به همه این ظرفیت‌ها و امکانات، تئوری رشد انقلاب بورژوا - دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی را تدوین کرد. این یک پیروزی جسورانه تئوریک بود که از بسط پرقریحه گفتار مارکس درباره "انقلاب پی‌درپی" که هم‌زمان در دست تروتسکی به کاریکاتوری بدل شد، مایه می‌گرفت. لنین دیوار قطور و عبورناپذیری را که اپورتونیست‌های انترناسیونال دوم بین انقلاب بورژوائی و انقلاب سوسیالیستی قائل بودند، درهم شکست و زمینه عینی

۳۲ و ۳۳. تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی، انتشارات حزب توده ایران، جلد اول، ص ۱۰۷
۳۴. مجموعه آثار، جلد ۱۷، ص ۴۴

فرارویی انقلاب‌های نوع اول را به انقلاب‌های نوع دوم نشان داد. لنین برهان تئوریک خود را براین شالوده نهاد که در شرایط روسیه بقایای وسیع سرواژ درجوار مناسبات پیشرفته سرمایه‌داری، تضادهای دوگانه‌ای را پدید آورده است. "تضاد موجود بین رشد نیروهای مولد و روابط نیمه فئودالی تولیدی، مقدمات لازم را برای انقلاب بورژوا-دموکراتیک فراهم ساخته بود. تضاد بین رشد نیروهای مولد و روابط تولیدی سرمایه‌داری، برای فرارویی انقلاب بورژوا-دموکراتیک، به انقلاب سوسیالیستی، شرایط عینی "مهیا می‌کرد." ۳۵.

لنین در شرایط احاطه جهانی امپریالیسم به درستی شرط تبدیل امکان فرارویی انقلاب بورژوا-دموکراتیک را به واقعیت انقلاب سوسیالیستی، در اتحاد کارگران و دهقانان و رهبری طبقه کارگر در انقلاب دموکراتیک، می‌جست و شعار می‌داد:

"در راس تمام مردم به ویژه دهقانان، در راه آزادی کامل، در راه انقلاب پی‌گیر دموکراتیک، در راه جمهوری به پیش..."

در راس تمام زحمتکشان و استثمارشوندگان، در راه سوسیالیسم به پیش! "۳۶.

لنین می‌گفت:

"پیروزی قاطع برتزاریسم، یعنی دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان."

همان‌گونه که چپ‌روها و چپ‌نماهای معاصر لنین، از درک این تئوری که تاکتیک و استراتژی پرولتاریا را هم در انقلاب دموکراتیک و هم در انقلاب سوسیالیستی نافذ و نیرومند می‌کرد، عاجز ماندند، همان‌گونه که تروتسکی و شرکاء از موضع چپ، مرحله دموکراتیک انقلاب را که یک مرحله قانونمند بود حذف می‌کردند و سرنگونی استبداد تزاری را مقارن انقلاب سوسیالیستی می‌دانستند و عملاً روی بخش کثیر مردم روسیه که از دهقانان و زحمتکشان غیرپرولتری بودند، خط می‌کشیدند، همان‌گونه که اپورتونیست‌های اروپای غربی و دوستان منشویک آن‌ها در داخل روسیه، از موضع راست برای زحمتکشان شهر و ده و توده‌های نیمه پرولتری که عطشان آزادی و به طور غریزی کین خواه ستم طبقاتی بودند و به گونه‌ای مشخص در معرض استثمار سرمایه قرار داشتند و به همین سائقه قادر بودند به صف مبارزان ضد سرمایه‌داری بپیوندند، هویت انقلابی قائل نبودند، چپ‌گرایان ماهم میراث تئوریک اسلاف خود را با زهد وفاداران‌های، در شرایط

۳۵. تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی، جلد اول، ص ۱۱۲

۳۶. منتخبات، جلد اول، بخش دوم، ص ۱۳۸

امروز به کار می‌گیرند. "اشرف دهقانی" ها در نقش شاگردان تروتسکی با ناشکیبائی برای انقلاب سوسیالیستی هورا می‌کشند و شعارهای سرخ و آتشگون می‌دهند و چریک‌های اقلیت و "جناح چپ" علی‌رغم اختلاف نظری که میان خود تصور می‌کنند و اختلاف عمیق‌تری که بین خود و خط‌هائی نظیر "پیکار" می‌بینند، در عمل از یک‌جا سرد می‌آورند: متحدان طبیعی پرولتاریا را باور نمی‌کنند و از گرد او می‌تاراند. آن‌ها برای کشوری چون اتیوپی که در آنجا از پرولتاریا و جنبش کارگری نشانی نیست، با هرزبانی سخن بگویند، عصاره، منظورشان و منطق عمومی‌شان نمی‌تواند جز این باشد که:

— صبر کنید، دست روی دست بگذارید، ناطبقه، کارگری بوجود بیاید، رشد کند، قوام بگیرد و مناسبات اقتصادی و سیاسی چنان پخته شود که انقلاب سوسیالیستی از درون آن بشکند.

چپ‌گرایان که باقی‌افه، حق به جانب، به "دوتاکتیک... " لنین استناد می‌کنند، با چشم بستن به پیام اصلی آن، در عمل نوشته‌های دوتاکتیک را زیر پا می‌کوبند. لنین در فضای عصر امپریالیسم، تئوری فراروئیدن انقلاب بورژوا-دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی را مدلل ساخت. این کانون مهم بدعت علمی و کنه پیام اوست. با این دستاورد، دیوارچین از میان انقلاب‌های دموکراتیک و سوسیالیستی، فروریخت و چشم‌انداز تازه‌ای پدید آمد که برای خلق‌های ستم‌دیده پربرکت و نویدبخش بود. لنین در شرایط آن عصر برای تحقق رشد انقلاب و فراروئی آن به سوسیالیسم هژمونی پرولتاریا را مطرح کرد. در آن وضعیت، جز این "وسیله" امکان دیگری متصور نبود. چپ‌روهای ما و از آن جمله "جناح چپ" اصل و اساس اندیشه، لنین را کنار می‌گذارند و تمام مسئله را در هژمونی پرولتاریا، با تعبیرتگی که از آن دارند، خلاصه می‌کنند. برجسته‌کردن مسئله، هژمونی، آن‌هم به طریقی که با اسلوب علمی نمی‌خواند — و ما به چگونگی آن خواهیم پرداخت — به ازای محو کردن فکر و تراسلی لنین، بیش از همه تحریف آشکاری است که از آن هرچه دربیاید، مقصود نهائی لنین در نخواهد آمد.

از این سخن نباید کم‌بها دادن و یا کم‌رنگ کردن اهمیت هژمونی پرولتری در انقلاب‌های دموکراتیک، استنباط شود. امر هژمونی، از ملزومات اصلی ارتقا، انقلاب‌های دموکراتیک در دوران‌های مختلف است.

در بحث از هژمونی پرولتاریا، نظیر همه، مسائل و امور اساسی، باید به موضوع "دوران تاریخی" و خصائل آن توجه دقیق و علمی شود. دوران ما با دوران انقلاب‌های بورژوا-دموکراتیک قرن نوزده و اوایل قرن بیست و از آن زمره انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، تفاوت ماهوی دارد. در دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم و در مرحله‌ای از این دوران "که مشخصه، اصلی آن تغییر سریع

تناسب نیروها به سود سوسیالیسم است، هژمونی پرولتاریا در هر کشور جداگانه، نمی‌تواند از هژمونی جهانی پرولتاریا و نیروهای ضدامپریالیستی و ضد سرمایه‌داری جدا باشد. در زمان ماسمت حرکت اصلی جامعه بشری را سوسیالیسم تعیین می‌کند و این بدان معناست که در مقیاس جهانی هژمونی پرولتاریا تأمین شده است و هرچه این حرکت مطمئن‌تر و سریع‌تر باشد، هژمونی جهانی پرولتاریا استوارتر است. "۳۷".

اصولا در چنین دوران و در چنین شرایطی از تناسب نیروهاست که مقوله‌ای چون رهبری اقلیت بینابینی اجتماعی و نمایندگان سیاسی آنان یعنی دموکرات‌های انقلابی، در انقلاب‌های ملی و دموکراتیک به واقعیت پیوسته است. این رهبری، خود از مظاهر دوران گذار به سوسیالیسم و فتور و تحلیل رفتن سرمایه‌داری در مقیاس جهانی است، و گرنه در عصر سیطره بی‌منازع امپریالیسم، مفری برای رهبری دموکرات‌های انقلابی وجود نداشت. "راه رشد غیر سرمایه‌داری که اغلب تحت حاکمیت دولتی دموکرات‌های انقلابی به ثمر می‌رسد، سرمشق‌های تئوریک خود را که تجربه زندگی با آن روی موافق دارد، از آموزش‌های لنین گرفته است. این آموزش در دوران بارور ما کارسازی خود را در عمل هر روز بیشتر نشان می‌دهد. مگر نه این که "صحت تئوری انقلابی باید در پیوستگی‌اش با پراتیک مبارزه طبقاتی مورد آزمایش قرارگیرد؟ تئوری انقلابی و جریان انقلاب جهانی باید به هم درآمیزند و یکی در دیگری تأثیر بخشد... آزمایش موثق بودن تئوری بازرسی سالانه نیست. این کار باید در جریان کارست مداوم و روزمره تئوری انجام گیرد." "۳۸". تبدیل تئوری لنینی درباره امکان فرارویی انقلاب دموکراتیک و گذشتن آن از مرزهای بورژوازی، به واقعیت موجود، خود بهترین "آزمون موثق بودن این تئوری" است. پیوند این تئوری با "جریان عملی انقلاب جهانی" و نقش آن به مثابه چراغ راهنمای انقلاب‌های ملی-دموکراتیک، حجت دیگری است.

لنین استعداد ویژه انقلاب دموکراتیک روسیه در عصر امپریالیسم را در پرتو حضور فعال توده‌های انبوه دهقانی و زحمتکشان شهر و ده، بررسی می‌کرد. لنین تضاد دوگانه بین رشد نیروهای مولد و روابط ماقبل سرمایه‌داری و رشد نیروهای مولد و روابط تولید سرمایه‌داری را جزو شرایط عینی و محرک ارتقاء انقلاب دموکراتیک به مرحله عالی‌تر، در نظر می‌گرفت. کشورهایی که در شرایط

۳۷. این مبحث را با تفصیل بیشتر می‌توانید در جزوه "گفتگویی با چریک‌های فدائی خلق درباره مسائل انقلاب ایران"، نوشته ف.م. جوانشیر، ص ۲۸ مطالعه کنید.

۳۸. گس‌هال، خصلت خلاق مارکسیسم-لنینیسم.

فوق‌العاده مساعدت‌ر عصر حاضر راه رشد غیر سرمایه‌داری را می‌پویند، هم با مناسبات ماقبل سرمایه‌داری و هم تضادهای تولید سرمایه‌داری که امپریالیسم حاوی، ناقل و حامی آن است، رودر رویند. نیروی محرک انقلاب در این کشورها، توده‌های میلیونی دهقانان محروم، نیمه‌پرولترها، تبه‌دستان و زحمتکشان بی‌نصیب شهر و روستاست. ارتباط و اشتراک مساعی دموکرات‌های انقلابی که برخاسته‌ها و آرمان‌های این توده‌های میلیونی تکیه دارند، با دیگر نیروهای انقلابی و پیوند عینی این گونه جنبش‌های انقلابی با پرولتاریای جهانی در مبارزه هم‌عرض ضد امپریالیستی، به طور فزاینده برویژگی جنبش آزادی ملی تاثیر می‌گذارد. با منظور داشتن این ملاحظات بود که لنین داهیانه پیش‌بینی می‌کرد که مبارزه رهایی بخش ملی در سیر طبیعی خود به مبارزه برای رهایی اجتماعی رشد خواهد یافت. لنین بر آن بود که دموکرات‌های انقلابی "به طور ذهنی سوسیالیست هستند." ۳۹ و دلیل این گرایش درونی و ذهنیت سوسیالیستی را "مخالفت اینان با استثمار توده‌ها" ۴۰ می‌دانست. لنین نه تنها در انقلاب دموکراتیک زمینه عینی و استعداد ارتقاء کیفی به مرحله سوسیالیستی را کشف کرد، بل در پرتو این اندیشه، استعداد رشد دموکرات‌های انقلابی را نیز به اقتضای وضع طبقاتی آن‌ها به جذب تفکر و تئوری سوسیالیستی، یادآور شد. در تکمیل این نوآوری بود که رهبر پرولتاریای جهان بعدها، ضمن تشریح این مطلب که چه نوع احزایی را می‌توان در کشورهای رشد نیافته بوجود آورد، خاطرنشان ساخت که به طور مثال در کشوری مثل مغولستان "انقلابیون باید هم خود را مصروف فعالیت‌های دولتی - اقتصادی و فرهنگی کنند، تا عناصر شبانی به توده پرولتری تبدیل شوند، کاری که سرانجام ممکن است به تبدیل حزب انقلابی خلق به حزب کمونیست کمک کند." ۴۱.

تئوری لنینی امکان فراروئی انقلاب دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی که کتاب "دو تاکتیک..." آئینه آن است، به موازات توجه موشکاف وی به استعداد زحمتکشان غیر پرولتری برای اخذ آمال سوسیالیستی و گرایش روزافزون به پرولتاریا، تکامل یافت. با فرارسیدن عصر "گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم" و ایجاد نخستین پایگاه پرولتاریای ظفرمند، لنین این "اصل" را از مرزهای "دو تاکتیک" فراتر کشید و امکانات نوینی به آن افزود. در "دو تاکتیک" تئوری رشد غیر سرمایه‌داری حالت جنبینی داشت، اما در اوضاع و احوال عصر نو، این جنبین، خطوط مشخص سیمای خود رایافت و صریح و مستحکم شد. اگر شرایط عصر امپریالیسم تحقق اصل فراروئیدن انقلاب بورژوا-دموکراتیک را، که نقطه

۳۹ و ۴۰. دموکراسی و نارودیسیم در چین.

۴۱. مجموعه آثار، جلد ۴۲، ص ۳۶۱. (به نقل از "کمینترن و خاور". بخش سوم، نوشته ۱. پ. رزنیکوف، ص ۱۴۱).

محوری تئوری لنین بود، موکول به حصول بلافاصله و بلاواسطه هژمونی پرولتاریا می‌کرد، مقتضیات عصرنو، در شرط "هژمونی" تغییرات اساسی راممکن ساخت. لنین بت مقدس چپ‌روهای دیروز و امروز را که در هژمونی مستقیم پرولتاریا تجسم یافته است، درهم شکست و بدون این هژمونی مستقیم، به ثمر رسیدن انقلاب دموکراتیک ملی و جنبش‌رهای بخش ملل عقب‌مانده را زیر رهبری دموکرات‌های انقلابی امکان پذیر اعلام کرد. لنین با لحنی استفهام‌آمیز به طرح اصل فکر خود پرداخت که:

"آیا ما می‌توانیم این نظریه را قبول کنیم که راه رشد سرمایه‌داری برای آن دسته از کشورهای عقب‌مانده‌ای که اکنون آزاد شده‌اند و پس از جنگ در آن‌ها جنبش‌های مترقیانه‌ای دیده می‌شود، حتمی است؟ ما به این سؤال جواب منفی می‌دهیم. اگر پرولتاریای پیروزمند انقلابی در بین آن‌ها منظمًا تبلیغ نماید و دولت شوراها از وسائلی که در اختیار دارد به آن‌ها یاری دهد، در این صورت درست نخواهد بود اگر گفته شود راه رشد سرمایه‌داری برای خلق‌های عقب‌مانده امری ناگزیر است. آن‌ها به یاری پرولتاریای کشورهای دیگر، می‌توانند از طریق مدارج معین رشد و بدون طی مرحله رشد سرمایه‌داری، به کمونیسم انتقال یابند."

"جناح چپ" و "چریک‌های اقلیت" که در این مورد مشخص بیانگر نیت جمله چپ‌گرایانند، با مطلق کردن امر هژمونی مستقیم پرولتاریا، تنها "دو تاکتیک" را تحریف نکرده‌اند، تنها رهنمود درخشان لنین را درباره امکان هژمونی غیرمستقیم پرولتاریای جهانی، به گل ولای نیاغشته‌اند، آن‌ها در برابر واقعیت دوران کنونی خود را به ندیدن، نشنیدن و نفهمیدن زده‌اند و در عمل اکبر و نتایج آن را زیر علامت سؤال قرار داده‌اند.

* * *

چپ‌گرایانی مانند "مجاهدین خلق" و "راه کارگر" و "چریک‌های فدائی" (اقلیت) و "جناح چپ" که هر یک به بیانی، واقعیت عصر کنونی را مسخ و آنگاه تکذیب می‌کنند، در نهایت به همان جایی می‌رسند، که چپ‌نماهایی چون گروه "وحدت کمونیستی" و مائوئیست‌هایی مانند "پیکار..." با سوداهای دیگر، در آن جا خیمه‌گاه زده‌اند. چپ‌گرایان دریپویه "ندانستن" به این نتیجه می‌رسند که عصر ما عصر جهانشمول امپریالیسم است، اما چپ‌نمایان با ترفند "سوسیال امپریالیسم" خواندن سوسیالیسم واقعا موجود، منظرگاه دیگر جز

منظرگاه امپریالیسم و صفت دیگری به غیر از صفت امپریالیستی، برای مشخص کردن عصر ما باقی نمی‌گذارند. می‌بینید؟ ما با مغز خویش همراهانمان را انتخاب نمی‌کنیم. راه‌ها خود ما را به آنجا که باید ببرند، می‌برند. تنها نخستین گام به اراده، ماست...

درک «دوران» از دیدگاه لنینیسم و مائوئیسم

شوریده نشان دادن دوران کنونی و تحریف ویژگی‌های آن، دستاورد چپ-روها و چپ‌نماهای ما نیست. در این عرصه مائوئیسم پیش‌کسوت و بنیانگذار است. در کنار همه آثار و ثمرات فاجعه‌آمیز مائوئیسم و شبه‌تئوری‌هایش، یکی نیز درهم و برهم کردن مفهوم دوران و تنزل آن به سطح بازیچه‌ای برای اغراض سیاسی خاص بود. مائوئیست‌ها در آستانه دومین انشعاب بزرگ در جنبش کارگری و کمونیستی جهان تغییر دلخواه و متناقضی را به جای محتوی عینی دوران گذاشتند، تا برای ارتداد خود محملی بتراشند. رهبری مائوئیستی چین نخست درستی با عنوان زنده باد لنینیسم با شیوه‌ای دوپهلوی به تعریف دوران تاریخی حاضر پرداخت:

" دوران ما عبارت است از دوران امپریالیسم، دوران انقلاب پرولتری، دوران پیروزی سوسیالیسم و کمونیسم. " ۴۲.

این تعریف - که قبلاً توضیح دادیم چگونه مختصات دو عصر را در یک عصر ادغام کرده است - در واقع هجومی بود علیه جنبش کارگری و کمونیستی، طغیانی بود علیه مصوبه‌های این جنبش که در بیانیه مشترک احزاب برادر در کنفرانس‌های ۱۹۵۷ و ۱۹۶۰ مسکو، اشعاری داشت:

"محتوای اصلی دوران ما که از انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر آغاز شده، عبارت است از گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم. " این عصر " عصر مبارزه" میان دویسیسم اجتماعی متضاد، عصر انقلاب‌های سوسیالیستی و انقلاب‌های آزادی ملی، عصر فروپاشیدن امپریالیسم و الفای سیستم استعماری، عصر گذار پی‌درپی خلق‌ها به راه

۴۲. چاپ پکن، ۱۹۶۰، ترجمه فرانسه، ص ۲۶ (به نقل از مائوئیسم و بازتاب آن در ایران. ف. م. جوانشیر).

سوسیالیسم و پیروزی سوسیالیسم و کمونیسم به مقیاس
سراسر جهان است. "۴۳" مهم‌ترین مشخصه دوران معاصر
این است که سیستم جهانی سوسیالیسم، نیروهائی که علیه
امپریالیسم، در راه تحول سوسیالیستی جامعه مبارزه
می‌کنند، محتوی، سمت اصلی و خصوصیت اصلی تکامل
تاریخی جامعه بشری را معین می‌سازند. "۴۴".

در این تعریف جامع، نه تنها مبداء عصر نو و از این طریق مرزبندی‌های آن،
نه تنها ویژگی‌های آن که پررنگ‌ترین، خصلت انتقالی بودن عصر نو بر محور
بیکاربین دوظام مخالف است، به روشنی نشان داده شده، بلکه نیروهای
ذخیره انقلاب جهانی نیز با تعیین کانون اصلی ضدانقلاب جهانی، به طور
عینی مورد تاکید قرار گرفته است. تحقق پیش‌بینی داهیان‌لنین که گفته بود خلق‌های
ستم‌دیده مستعمرات در تاریخ تکامل انقلاب جهانی بایستی در مبارزه انقلابی و
جنبش انقلابی نقش مهمی ایفا کنند و در این آوردگاه، به نبرد ما علیه امپریالیسم جهانی
بپیوندند "۴۵" در حرکتی قوام گیرنده و اعتلای درتارو بود این تصویرزند هوتپنده از عصر
نقش بسته است. از آنجا که جنبش آزادی‌بخش ملی خلق‌های مستعمره یا وابسته،
در شرایط دوران نوین از لحاظ مضمون و هدف‌های خود، عمدتاً از چارچوب
خواست‌های بورژوازی فراتر رفته و شکل انقلاب‌های ملی - دموکراتیک به خود
گرفته، جنبش‌های آزادی‌بخش گردان انبوهی از ارتش انقلاب جهانی را
تشکیل می‌دهند. ارتباط نزدیک و ناگزیر جنبش آزادی‌بخش ملی با دیگر نیروهای
انقلابی و پیوند عینی آن با پرولتاریای جهانی در مبارزه ضد امپریالیستی، به
گونه‌ای فزاینده بر ویژگی جنبش آزادی‌بخش ملی تاثیر می‌گذارد. این امر تنها
سبب آن نمی‌شود که خواست‌ها و ایدئولوژی‌های غیر پرولتری و غیر مارکسیستی
دموکراتیک انقلابی، بسیار بیش از آنچه تا قبل از دوران نوین ممکن بود، به
سمت تحول سوسیالیستی جهان تمایل یابند، بلکه همچنین موجب تحول در خود
ایدئولوژی‌های دموکراتیک انقلابی در راستای اخذ برخی از احکام جداگانه
سوسیالیسم علمی می‌گردد. این اقتضا، همان چیزی است که روح و فضای دوران
ما را اشباع کرده و انعکاس آن، دموکراسی انقلابی را از درون غنا و عمق
بخشیده است. بدین سان سوسیالیسم انقلابی در عمل خود در فکر و ذهن توده-
های عظیم مردمی که به قول لنین تاکنون "در آن سوی مرزهای تاریخ قرار داشته و

۴۳. اسناد برنامه‌های مبارزه در راه صلح، دموکراسی و سوسیالیسم، ۱۹۶۴، ص
۳۹ (به نقل از تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی، جلد دوم، ص ۳۱۲).
۴۴. تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی، جلد دوم، ص ۳۱۲.
۴۵. مجموعه آثار، جلد ۳۹، ص ۳۲۸

فقط بازجه، حرکت تاریخ بوده‌اند "۴۶ رسوخ می‌کند و در حرکت تاریخ ساز آن‌ها به نیروی مادی خروشنده‌ای بدل می‌شود. بر مبنای این ملاحظه، امروزه گوشزد می‌شود که اهمیت استراتژی و تاکتیک سیاسی درست ما، یعنی طبقه کارگر در رابطه با متحدینش، حساسیت و اهمیت روزافزون می‌یابد. به "مسئولیت تاریخی احزاب کمونیست فوق‌العاده افزوده شده و نقش آن‌ها بیش از پیش به صورت مسئله‌ای مهم مطرح می‌شود" ۴۷. اعلامیه مشترک احزاب برادر در ۱۹۵۷ و به‌ویژه در گردهمایی ۱۹۶۰ از یک سو با توفیق در طرح و تعریف درست دوران نو و نیروهایی که در راس آن قرار گرفته‌اند، مضمون و خصلت آن را آشکار کرد و از سوی دیگر با محاسبه تناسب نیروها در صحنه بین‌المللی، نه به طور ایستا، بلکه در روند شتاب‌گیرنده و متلاطم و متحول آن، دورنمای مبارزه را قابل لمس کرد. مجبّر شدن به چنین روشن‌بینی واقع‌گرایانه، چنین توشه‌ی تئوریک و معنوی، مجال داد تا امکانات سرشار مادی که تاکنون ناشناخته و غیرقابل رؤیت بود، کشف و خرمن‌چینی شود. اعلامیه جلسه مشاوره احزاب کمونیستی و کارگری از برآمد مجموعه این تجربیات تئوریک و دستاوردهای عملی، با اطمینان خاطر بر تافته از قطعیت حقیقت و علم، نتیجه‌گیری کرد که:

"هیچ تلاشی از جانب امپریالیسم نمی‌تواند حرکت مترقیانه تاریخ را متوقف گرداند. دیگر زمینه استواری برای پیروزی قطعی سوسیالیسم فراهم آمده و ظفرمندی کامل سوسیالیسم شبه‌بردار نیست."

اما مائوئیسم به خاطر عقیم بودن بنیاد تئوریک خود، قادر به جذب و هضم چنین جهان زنده و روینده‌ای که مدام از خویش فراتر می‌رفت و افق‌های نوتری را در برمی‌گرفت نبود. مائوئیسم ایدئولوژی عقب‌مانده‌ترین اقشار دهقانی است و محافظه‌کاری سنتی، از عناصر باطنی آن است. او از "گذشته" بیش از "آینده" خرسند است. از این رو مائوئیست‌ها مفهوم "دوران نو" را در چارچوب نظرگاه‌های خود مصلوب کردند و با تفسیری که جوهر دوران کنونی را درامتداد حال به آینده، می‌دید و ثبت می‌کرد، به جدل برخاستند. درک مائوئیست‌ها از دوران کنونی، صرف‌نظر از تناقض ذاتی و مخدوش بودن مفهوم آن چهاردهه پس از اکتبر در برابر تعریف لنینی دوران جاری در طلوع آن، به طرز فاحشی کم‌رنگ و نارسا بود. تعریف لنینی دوران با همه اختصاری که تنگناها و مقتضیات نوظهوری که هنوز در زمانه لنین در نطفه بود ایجاب می‌کرد چنان کلیت و انسجام و ظرفیتی داشت، که جایی برای رخنه کم‌ترین تردیدی

۴۶. کنگره دوم بین‌الملل کمونیست (مجموعه آثار، جلد ۳۱، ص ۲۳۲).

۴۷. بوریس پونا ماریف، مسائل بین‌المللی، مهر-آبان ۵۶

باقی نمی‌گذاشت. لنین روزی درمقابل با رویزیونیسیم گفته بود "اگر قضایای بدیهیه هندسی هم با منافع - طبقاتی - افراد برخورد می‌کرد، به‌رد آن می‌پرداختند." ۴۸
موضع گیری ناصواب و پندداشت دوراز واقع "هر حزب - وجریان سیاسی - را بی‌درنگ به جایی می‌اندازد که شایسته آن است." ۴۹ این امر مصداق کامل خود را در نحوه انعکاس دوران کنونی در ادبیات مائوئیستی، بازمی‌یابد. رسوب این ادبیات هنوز عنصر مهم برداشت چپ‌گرایان و چپ‌نمایان است. برای این که ببینیم اینان به نام لنینیسیم چگونه آن را لگدمال می‌کنند، به شمه‌ای از تعاریف و رهنمودهای لنین، درارتباط با دوران حاضر می‌پردازیم.

لنین به سال ۱۹۱۹ با صراحت عصر نو را نوید داد:

"اکتبر در تاریخ جهان به مثابه تعویض دو دوران آغاز گردیده است."

یک سال بعد مضمون دوران نورسیده را هم بیان کرد:

"انهدام سرمایه‌داری و آثار آن، اجرای اساس نظم کمونیستی، محتوی اساسی دوران جدید تاریخ جهانی است که اکنون آغاز شده است." ۵۰

پیروزی اکتبر هرچه بیشتر تثبیت و تحکیم می‌شد و دورنمای آن هرچه بیشتر به روشنائی می‌گرایید، نظرات لنین درباره دوران جدید، صراحت و تاکید فزون تری می‌گرفت. "اومی‌توانست آن‌پدیده نوینی را ببیند که آینده به آن تعلق داشت" ۵۱. لنین با شغف اعلام می‌داشت:

"اوضاع و احوال سیاسی جهان، اکنون دیکتاتوری پرولتاریا را در دستور روز قرار داده است." ۵۲.

لنین با افتخار یادآور می‌شد:

"برای روسیه چنین پیش‌آمد که هنگام چرخش تاریخ از امپریالیسم به انقلاب کمونیستی، تندترین تندپیچ‌های تاریخ را ناظر بوده و به طرزی بس حاد و دردناک آن را بگذرانند." ۵۳.

۴۸. مجموعه آثار و مقالات (فارسی) دوره یک جلدی، ص ۳۱

۴۹. به نقل از انقلابی‌گری خرد بورژوازی، بوریس لیسون، ص ۱۳۰

۵۰. مجموعه آثار، جلد ۴۱، ص ۴۲۵

۵۱. تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی، ص ۴۲۷

۵۲. لنین، طرح اولیه تزه‌های مربوط به مسئله ملی و مستعمراتی.

۵۳. مجموعه آثار، (فارسی) ص ۶۰۴ (وظیفه عمده این ایام).

به سال ۱۹۲۱ دیگر نخستین کشور شورائی جهان در امواج گلگون فتح
بی تردیدی غوطه می خورد. سپیده دم نو، تاریخ خود را ندا می داد. لنین
در چهارمین سالگشت انقلاب صلا در داد:

"هرچه این روز بزرگ از ما دورتر می شود، اهمیت انقلاب
پرولتری روسیه روشنی فزون تری می گیرد." ۵۴

و بر این مینا گفت:

"ما حق داریم به خود ببالیم و می بالیم که سعادت شروع
ساختمان دولت شوروی و بدین وسیله شروع دوران نوین
در تاریخ، دوران سلطه طبقه نوین، که در کلیه کشورهای
سرمایه داری ستم کش است، و همه جا به سوی زندگی نو،
به سوی پیروزی بر بورژوازی، به سوی دیکتاتوری پرولتاریا،
به سوی خلاصی انسانیت از یوغ سرمایه و جنگ های
امپریالیستی گام برمی دارد، نصیب ما شده است." ۵۵.

لنین، در مجال اندکی که در فضای دوران نوین داشت، تمامی وجوه آن را
خلافتانه تبیین کرد، مرزبندی دوران جدید، محتوای تاریخی، و خصلت نهادی
آن را شرح داد و اهمیت جهانشمول این مبداء خارق العاده را به مثابه چرخشی
از ریشه، تحولی در همه نسوج تاریخ و آخرین تکانه های طبقاتی آن یادآور شد.
عصر نو، همان طور که "آراگون" بعدها سرود عصر "جوانی جهان" یا آن گونه که
"نرودا" گفت "زایش دوباره" آن درمطالعی نو بود، اما مائوئیسم به اقتضای
خویش این همه تاکید را باور نکرد. به عکس او حتی برای متزلزل کردن این باور
به هردری زد، و با تئوری های خود شعبده ها به پا کرد. "چوئن لای" نخست وزیر
چین بر این روال کپسول مائوئیستی دوران را به بازار سیاست عرضه داشت:

"بعد از مرگ لنین، تغییرات بزرگی در اوضاع جهانی به
وقوع پیوسته، اما دوران تغییر نکرده است." ۵۶.

ظاهرا هیچ کس بر این دعوی نیست که دوران، از مرگ لنین تاکنون تغییر
کرده باشد. اما در این نحوه جمله بندی بازیگرکی خاصی القاء می شود که گوید
آثار لنین هم درباره تغییر دوران مباحثی وجود ندارد. وگرنه مرگ لنین را در
رابطه با مسئله ای به نام دوران، ماخذ گرفتن، چه قصد دیگری جز اغتشاش در
اذهان را دنبال می کند؟ "چوئن لای" ضمن این مانور و صحنه آرائی، سکه
قلب مائوئیسم را یکبار دیگر خرج می کند:

۵۴ و ۵۵. همان منبع، ص ۸۲۳

۵۶. چندسند از جنبش کمونیستی جهان برای مطالعه اوضاع جهان، از گزارش
چوئن لای به کنگره دهم، اوت ۱۹۷۳.

"صدرمائو بارها به ما آموخته است که ما هنوز در عصر امپریالیسم و انقلاب پرولتری هستیم." ۵۷.

و این همان سکه، رایجی است که برخی از مدعیان پیروی از مارکسیسم-لنینیسم، گنجینه، تئوریک لنینی را به آن می‌فروشند. در این عرصه وفاداری به لنین برای خیلی از کسانی که با نام او معرکه می‌گیرند، صرف نمی‌کند. وفاداری به لنین همان وفاداری به سوسیالیسم عملاً موجود است، چراکه:

"امروز مارکسیسم-لنینیسم تنها آن چیزی نیست که توسط بنیادگذاران و پیروان آن‌ها نوشته شده است. مارکسیسم-لنینیسم در دوران ما، تجارب تعمیم‌یافته و دستاوردهای سوسیالیسم واقعی موجود در ۶ سال گذشته را هم شامل می‌شود." ۵۸

آن‌هایی که چهره، دوران کنونی را مسخ می‌کنند، آماج نهائی‌شان - چه وقوف داشته‌باشند و یانه - مسخ سوسیالیسم موجود به مفهوم عام آن است. سرباز زدن از پذیرش تعریف لنینی دوران، با آن‌همه توضیح و تصریح لنین در این زمینه، به انگیزه، ناباوری عمدی و پادهنی نسبت به سوسیالیسم واقعا موجود است. چگونه می‌توان مجموعه سوسیالیستی جهان را با داغ رویزیونیسم و سوسیال امپریالیسم و مصلحت‌گرایی باطل کرد و درعین حال خصلت دوران جاری را "گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم" و فترجهش و شتاب آن را در مرحله نخست سوسیالیسم جهانی دانست؟ در محضر کسانی که سوسیالیسم موجود در قاموشان، شبهه و سوءظنی بیش نیست، بحث درباره "دوران" و ویژگی‌های آن، بنائی بر آب است. وقتی سوسیالیسم، سوسیالیسم نیست، و دوران هنوز از مضمون امپریالیستی سرشار است، سخن گفتن درباره "راه رشد غیر سرمایه‌داری" که در عمل اتکایش به دو واقعیت مزبور است، سخنی است در هوا، بی‌معنی و لاجرم غیرقابل درک... این است راز اصلی این‌همه هیاهو بر سر مسئله‌ای به نام راه‌رشد غیر سرمایه‌داری. و تا وقتی حقیقت در حجاب و دیالکتیک مارکسیستی غایب است و در آنجا که غایب است، این هیاهوی بسیار، برای هیچ، ادامه خواهد یافت...

۵۷. همان منبع

۵۸. پونا ماریف، مسائل بین‌المللی، شماره ۵ (مهر-آبان ۵۶).



انتشارات حزب توده ایران